**سير و سلوك**

**قـرآنـي**

**از: مهندس جمال گنجه‌اي**



**دفتر اول**

**معرفي**

**دفتراول**

**سير**

**و**

**سلوك**

**قــرآني**

انسان از آنجا كه گوهري الهي با خويش دارد (و نفخت فيه من روحي) همواره دغدغه خاطر «تعالي‌طلبي» هم دارد.

تا بشر هست اين دغدغه خاطر هم با او هست.

موضوع «سير و سلوك» طبعا و به دليل فوق سابقه‌اي به قدمت تاريخ بشر دارد.

به موازات توجه اكثريت نوع بشر به امور مادي و محور و مركز قراردادن آن ، بعضي از اهل معنا نيز صرفا به امور معنوي و تزكيه نفس پرداخته و با در پيش گرفتن رويه‌هاي زاهدانه و معناگرايانه، قدم در راهي كاملا متفاوت با اكثريت مذكور گذاشته و در مجموع چيزي را بوجود آورده‌اند كه نام «سير و سلوك» تداعي‌گر مجموعه‌اي از آن رويكردهاست.

در اين دفتر قصد نداريم وارد تفصيل و جزئيات موضوع سير و سلوك شده و آن را تشرح يا نقد يا تعريف يا تمجيد يا نكوهش يا توصيه و يا تحذير كنيم ، بلكه در اين دفتر مي‌خواهيم اولين قدم‌ها را در طرح و معرفي نوعی از سير و سلوك را كه آن را «سير و سلوك قرآني» مي‌ناميم برداريم.

هر چه باشد اصل «سير و سلوك» يك نياز عميق انساني است و تا بشر بر روي اين زمين هست اين نياز هم هست و تا اين نياز هست پاسخ خويش را هم مي‌طلبد.

و چون قرآن بيش از چهارده قرن است كه صلای «ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم» را سرداده ، بالطبع بهترين و پاياترين و ماناترين سيرسلوك آن نوع سير و سلوكي است كه قرآن پيشنهاد مي‌كند.

لذا در اين دفتر بايد انتظار داشته باشيد لااقل اين چيزها را بيابيد :

1-مخاطب دعوت قرآن به سير و سلوك در درجه اول ،چه دسته‌اي ازانسان ها

مي‌باشند؟

2-قرآن به عنوان نتيجه سير و سلوك چه منظره و تابلويي را نشان مي‌دهد؟

اگر بتوانيم در اين دفتــر لااقل همين دو مورد را مشخص كنيم به هـــدف

خويش از ارائه آن نائل شده‌ايم و براي انجام آن از خود قــرآن و صاحب آن

مدد مي‌جوييم.

**سوال اول**

**در درجه اول قرآن چه كساني را به سير و سلوك دعوت مي‌كند؟**

اگر بتوانيم جواب سوال فوق را پيدا كنيم مي‌توانيم بفهميم خداوند متعال موضوع وارد شدن به پروسه «سير و سلوك » را براي چه كساني بيشتر مورد تاكيد قرار داده است.

**چگونه مي‌توانيم جواب سوال فوق را پيدا كنيم؟**

اگر بتوانيم بسامدهاي خطاب‌هاي خداوند رانسبت به گروه ‌هاي مختلف مردم پيدا كرده و زيادترين بسامد را كشف كنيم جواب سوال را پيدا كرده‌ايم.

«كلمه كليدي» كه مي‌تواند ما را به جواب برساند عبارت «يا ايها» است كه اگر به «المعجم » مراجعه كنيم چنين مي‌بينيم:

1. يا ايهاالذين آمنوا: 95 بار

2. يا ايهاالناس: 19 بار

3. يا ايهاالنبي: 12 بار

4. يا ايها الرسول: 2بار

5. يا ايها المزمل: 1بار

6. يا ايها المدثر: 1 بار

7. يا ايها المرسلون: 2 بار

8. يا ايها الرسل: 1بار

9. يا ايها الانسان: 1بار

10- پنج مورد متفرقه ديگر، هر كدام: 1بار

يعني خطاب خداوند به:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| 1 | مسلمانان | 95بار | (رديف 1) | 3/68 % |
|  | نوع انسان | 20بار | (رديف‌هاي 2 و 9) | 4/14 % |
| 3 | پيامبر (ص) | 16بار | (رديف‌هاي 3و 4و 5 و6) | 5/11 % |
|  | پيامبران (ع) | 3 بار | (رديف‌هاي 7 و 8) | 2/2 % |
|  | موارد متفرقه | 1 بار | (براي هركدام رديف 10 ) | 6/3 % |
| جمع | | 139 |  | 100% |

آمار بسامدهاي فوق آنقدر گوياست كه نيازي به شرح و بسط ندارد.

بنابراين بيشترين خطاب‌هاي خداوندي متوجه «الذين آمنوا» است و سپس با فاصله بسيار زيادي يعني حدود يك پنجم آن متوجه جهان انسانيت (اعم از مسلمان و غيرمسلمان) و پس از آن یعني حدود يک ششم خطاب‌ها متوجه پيامبر اكرم (ص) مي‌باشد.

**«يا ايها الذين آمنوا » يعني چه؟**

«يا ايها الذين آمنوا » دو معني دارد: لغوي و اصطلاحي.

خطاب ‌هاي خداوند در قالب فوق متوجه معني لغوي آن نيست.

زيرا در جايي فرموده : « يا ايها الذين آمنوا آمٍنوا ...» اگر منظور خداوند معني لغوي «یا ايها الذين آمنوا» (= اي كساني كه ايمان آورده‌ايد) باشد معني جمله فوق اينطور خواهد شد: اي كساني كه ايمان آوردايد! به خدا و ... ايمان بياوريد. كه اين اصطلاحا «تحصيل حاصل » است و لغو مي‌باشد و معاذالله كه خداوند متعال مرتكب لغو شود.

لذا منظور خداوند از خطاب «يا ايها الذين آمنوا » معني اصطلاحي آن است كه به معني «اي مسلمانان» مي‌باشد.

اين نوع سخن گفتن عادي و رايج است ، چنانكه ما نيز به درجه داران«جناب سروان » و به كاركنان امور پزشكي اعم از اينكه دكتر باشند يا نباشند «آقاي يا خانم دكتر»میگوئیم .

خداوند با اينطور خطاب كردن مسلمانان آنها را مورد تشريف هم قرارداده و تشويق هم فرموده كه خود را از درجه «مسلم» به درجه «مومن» برسانند.

بنابراين جواب سوال اول اين است كه :

**خداوند از آنجا كه «جامعه مسلمانان » رامورد بيشترين خطاب قرارداده ، بيشترين تاكيد را براي ورود به پروسه «سير و سلوك» متوجه آحاد مسلمين معمولي نموده است.**

**سوال دوم**

**قرآن به عنوان «نتيجه سير و سلوك» چه منظره ای را نشان مي‌دهد؟**

از بسياري از آيات قرآني چنين مي‌فهميم كه قرآن از آن لحاظ كه در درجه اول

مسلمانان عادي را موضوع سير و سلوك مي‌داند مفهوم «تجارت» را تمثيل فرموده است .

قرآن كريم در سه جا «تهيه موقعيت خوب اخروي»را به تجارت تمثيل زده است :

يرجون تجاره لن تبور (آيه 29 سوره فاطر)

هل ادلكم علي تجاره تنجيكم من عذاب اليم (آيه 10 سوره صف)

... فما ربحت تجارتهم ... (آيه 16 سوره بقره)

**«تجارت»ي كه خداوند براي ما (مردم عادي ) پسنديده چيست؟**

در سوره واقعه آيات 7 تا 11 مردم را به دسته تقسيم نموده :

1. اصحاب الميمنه (آيه‌هاي 8 و 39 و 40 و 90)

2. اصحاب المشئمه (آيه‌هاي 9 و 41 و 92)

3. مقربون (آيه‌هاي 10 و 11 و 12 و 13 و 14 و 88)

كه عبارتنداز:

4. آدم‌هاي خوب

5. آدم‌هاي بد

6. آدم‌هاي خيلي خوب

و براي آن‌ها به ترتيب:

7. در آيه‌هاي 27 تا 39

8. آيه‌هاي 41 تا 56

9. آيه‌هاي 15 تا 26

جايگاهايي در آخرت معرفي نموده است.

ما مردم عادي با رديف‌هاي 1 و 4 و 7 تناسب داريم.

در سوره رحمان هم سه جايگاه آخرتي تعريف شده است:

10. آيه‌هاي 62 تا 77

11. آيه‌هاي 43 تا 45

12. آيه‌هاي 46 تا 61

جايگاه رديف 10 مربوط به آدم‌هاي خوب است زيرا در مقايسه با جايگاه رديف 12 «معمولي‌تر» است.

لذا معلوم مي‌شود كه جايگاه دريف 12 مربوط به آدم‌هاي خيلي خوب است و جايگاه رديف 11 مربوط به آدم‌هاي بد است.

همين سه درجه بندي را در سوره دهر هم مي‌بينيم :

در سوره دهر اين سه گروه از مردم اينطور نامگذاري شده‌اند:

13. ابرار (آيه 5 )

14. كافرين (آيه 4)

15. عبادالله (آيه 6)

عباد الله از ابرار بالاترند زيرا چيزي را كه آنها اندکي به عنوان «چاشني» دريافت مي‌كنند (آيه 5 ) توسط عباد الله نه تنها به وفور مصرف مي‌شود بلكه اساسا آنها هستند که آن را استخراج نموده و جاري مي‌كنند.

در آيات 7 تا 10 عباد الله را توصيف نموده ، يعني بعضي از رفتارهاي اين جهاني آن‌ها را شرح داده و جايگاه آخرتي‌شان را در آيات 11 تا 22 نشان مي‌دهد ، كه در مقايسه معلوم مي‌شود اين جايگاه همطراز جايگاه آدم‌هاي خيلي خوب در سوره واقعه و سوره رحمان است.

همين موضوع را در سوره مطففين هم مي‌بينيم :

16. آدم‌هاي خوب در آيات 18 تا 28 به نام ابرار نامگذاري شده و موقعيت آخرتي‌شان تعريف مي‌شود.

17. آدم‌هاي بد در آيات 7 تا 17 به نام فجّارنامگذاري شده وموقعيت آخرتي‌شان نیــزمعرفي مي‌گردد.

18. آدم‌هاي خيلي خوب كساني هستند كه در اخرت چنان موقعيتي دارند كه در مقام تاييد استوارنامه‌هاي «ابرار» هستند. (آيه 21 )

اگر بخواهيم همه اين مطالب را در يك نگاه ببينيم به جدول ذيل مي‌رسيم:



از اين جدول چيزهاي جالبي فهميده مي‌شود. مثلا:

1-براي اشخاص مطلوب (كه همان آدم‌هاي خوب معمولي هستند) توصيف رفتاري اين جهاني ارائه نكرده اما براي اشخاص نامطلوب معرفي كرده، ضمنا براي آدم‌هاي عالي نيز به‌طور خيلي خلاصه رفتار اين جهاني معرفي نموده كه «مقدم داشتن ديگران بر خويش» جزء آنهاست و اين صفتي است كه در كمتر كسي يافت مي‌شود.

لذا اگر بخواهيم از لحاظ رفتاري آنها را معرفي كنيم چنين تعريفي بدست مي‌آيد:

**«آدم‌هاي خوب، آدم‌هايي هستند كه رفتارهاي آدم‌هاي بد را مرتكب نمي‌شوند و ضمنا از آنها انتظار نمي‌رود رفتارهاي آدم‌هاي عالي را نيز انجام دهند.»**

چنانكه ملاحظه مي‌شودتعريف فوق طيف وسيعي ازمردم درهر قطعه تاريخي و جغرافيايي را در بر مي‌گيرد و هر كس مي‌تواند با كوشش بسيار جزئي و كوچك خود را در اين طيف وسيع جا دهد.

شايد به همين خاطر باشد كه درباره «پخش شدگي » آنها در طول زمان فرموده «ثلّه من الاولين وثلّه من الاخرين»

دركتاب لغت قرآنی «المفردات» درباره «ثلّه»چنین گفته:

الثله قطعه مجتمعه من الصوف ولذلك قيل للمقيم ثله ولاعتبار الاجتماع قيل: ثله من الاولين و قليل من الاخرين

كه با تعريف فوق ترجمه مناسب «ثلّه» ، «عدّه» مي‌شود و ترجمه آيه اينطور خواهد شد كه «عده‌اي جزو اولين‌ها و عده‌اي نيز جزء آخرين ‌ها مي‌باشند» و بطوري كه در تفسير سوره واقعه مي بينيد منظور از «اولين» و «آخرين » مسلمانان صدر اسلام و مسلمانان متاخر مي‌باشند.

يعني اينكه عده‌اي از مردم زمان ما نيز جزء آدم‌هاي مطلوب هستند و معني ديگر آن نيز اين است كه همين امروز آدم‌هاي مطلوب قرآني در متن جامعه امروزي كم نيستند.

2- نكته ديگري كه از جدول فوق فهميده مي‌شود اين است كه براي آدم‌هاي مطلوب معمولي اسم «ابرار» دو بار تكرار شده است .

یعني آدم‌هاي معمولي خوب دو بار «ابرار » ناميده شده‌اند و دو بار آدم‌هاي خوش يمن (اصحاب الیمین - اصحاب المیمنه) و چون در سوره‌هاي بعدي كلمه «ابرار» را تكرار فرموده لذا ما نيز اين كلمه را ترجيح مي‌دهيم.

بنابراين مي‌توانيم بگوييم خداوند آدم‌هاي مقبول مطلوب متوسط معمولي را «ابرار » (= نيكان) ناميده است.

**«چك ليست»ها**

سوره‌هاي واقعه و رحمان و دهر و مطففين در «مرحله سوم» نزول قرآن كه شرح مفصل نعمت‌هاي بهشتي و عذاب‌هاي جهنمي در آنها آمده واقع است و چه بسا منظور خداوند اين بوده كه توجه اشخاص مستعد را به عاقبت خويش جلب كند و آنها را بر سر دو راهي قراردهد كه تصميم خويش را بگيرند كه مي‌خواهند خود را در جرگه سعادتمندان اخروي قرار دهند يا نه.

طبعا عده‌اي جذب اين «تشويق و هشدار»ها شدند و گرايش پيدا كردند و لذا پس از اين نوع سوره‌ها ، از «مرحله چهارم» به بعد ، اشخاص خوب را با توجه به رفتارهاي عملي‌شان بطور نسبتا واضح توصيف كرده است.

اين توصيف‌ها آنقدر واضح و شفاف است كه مي‌توان انها را «چك ليست» ناميد. يعني ليستي كه هر كس خود را با آن «چك» كند و كم و كسري‌هاي خود را از روي آن بفهمد .

از واضح‌ترين اين «چك ليست» ها چهار تا را مي‌توان نام برد:

1. «چك ليست» مربوط به سوره معارج

2. «چك ليست» مربوط به سوره مومنون

3. «چك ليست» مربوط به سوره فرقان

4. «چك ليست» مربوط به «ابرار» در سوره بقره

چنانكه ملاحظه مي‌فرماييد پس از اين مدت طولاني (يعني از «مرحله» سوم تا سوره بقره كه «مرحله نهم» است و فاصله‌اي حدود ده سال بين زمان نزول آنها هست) خداوند آن اشخاص خوب معمولي را از لحاظ رفتار مطلوب بصورت واضح و شفاف تعريف كرده است و تعريفات قبلي (در سوره معارج، سوره مومنون و غيره) رابه كمال رسانده است.

ذيلا چك ليست های مذكور را عينا نقل مي‌كنيم:

**1. چك ليست سوره معارج**

إِلَّا الْمُصَلِّينَ (22)‏ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ‏(23) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (24)‏‏ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ‏(25)‏ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (26)‏ وَالَّذِينَ هُم مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ (27) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (28)‏ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (29)‏**‏** إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ(30) ‏فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاء ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (31) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (32) ‏وَالَّذِينَ هُم بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (33) ‏وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ‏(34) أُوْلَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (35)

*کسانی که نمازهایشان دائمی است (23)وکسانی که دراموالشان سهم معیّنی قرار میدهند(24)براى سائل و محروم (25) و كسانى روز جزا را همواره تصديق مى كنند (26) و كسانى كه از عذاب پروردگارشان نگران هستند (27) چون هيچ كس از عذاب پروردگارش ايمن نيست (28) و كسانى كه شهوت خود را حفظ مى كنند (29) مگر در مورد همسران و كنيزان خود كه به خاطر به كار بردن نيروى شهوت در آن موارد ملامت نمى‌شوند (30) پس اگر كسى براى اطفاى شهوت به دنبال غير آنچه ياد شد باشد چنين كسانى تجاوزگرند (31) و كسانى كه امانتها و پيمان خود را محترم مى شمارند (32) و كسانى كه پاى شهادتهاى خود مى ايستند (33) و كسانى كه بر نماز خود محافظت دارند (34) چنين كسانند كه در باغهاى بهشت مورد احترامند (35)*

از آيات فوق اين مطالب فهميده مي‌شود:

1. از ميان پيروان پيامبر اكرم (ص) عده‌اي بودند كه راجع به نمازهايشان مقيد بودند و آنها راترك نمي‌كردند.

و از همين جا معلوم مي‌شود كه در زمان نزول سوره معارج، نماز درميان مسلمين آن روزها هنوز جانيفتاده بود و اغلب مسلمانان آن روزها اينطور بودند كه گاهي نماز مي‌خواندند و گاهي هم نمي‌خواندند و سخت‌گيريي در اين مورد نبود و براي تشويق همه مسلمانان به نماز خواندنٍ دائمي چنين مشوق‌هايي نازل شده بود.

2. ارتكاب زنا نيز در ميان مسلمانان معاصر نزول سوره معارج امر نادري نبود و بعضا آن را چندان ناپسند نمي‌دانستند.

3. از آيه 26 فهميده مي‌شود، عده‌اي از مسلمانان آن روزها هنوز عقيده به قيامت و آخرت برايشان كاملا جانيفتاده بود.

4. از آيه 27 فهميده مي‌شود حتي اگر هم به آخرت اعتقادي پيدا كرده بودند فكر نمي‌كردند در قيامت با آنان (كه مسلمان هم شده‌اند) برخوردي بشود.

5. همچنين از اين آيات فهميده مي‌شود مسلمانان آن روزها (مانند اكثر مسلمانان امروز) به عهد و امانت چندان پاي بند نبودند و اين گرفتاري اخلاقي، تاكنون نيز درمان نشده است.

6. البته از همين آيات معلوم مي‌شود در بين مسلمانان آن روزها عده كمي بودند كه همه اين صفات حسنه را داشتند ، يعني:

1/6: نمازهاي‌شان ترك نمي‌شد و مواظب صحت و شرايط نمازهاي خويش بودند.

2/6: اهل دستگيري (مالي) از ديگران بودند.

3/6: راجع به قيامت و آخرت باور عميق قلبي داشتند.

3/6: درباره وضع قيامتي خويش نگران بودند.

4/6: از لحاظ جنسي كاملا عفيف بودند.

5/6: رفتارشان را طوري تنظيم مي‌كردند كه با مقتضاي «شهادتين» شان جور در بيايد و اگر هم در موردي مشكلي پيش مي‌آمد از اداي عمل شهادت دادن دريغ نمي‌كردند.

اما هر چه باشد تعداد آنها در ميان «جامعه مسلماني» آن روزها كم بود و اين آيات آنها را الگو قرار داده و ديگر مسلمانان را تشويق مي‌كند كه خود را مانند آنها كنند.

**2. چك ليست سوره مومنون**

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿1﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿2﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿3﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿4﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿5﴾ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿6﴾ فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاء ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿7﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿8﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿9﴾ أُوْلَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿10﴾ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿11﴾

*البته مومنان رستگار شدند (1) همان‌ها که در نمازشان فروتن‌اند (2) و همان‌ها که از چيزهاي بيهوده روبر مي‌گردانند (3) و همانها که انجام دهنده زکاة اند(4) و همانها که راجع به آميزش جنسي خويشتندارند (5) مگر در خصوص همسرانشان يا مملوکانشان که درخور سرزنشي نیستند (6) و اگر کسي بيش از اين بخواهد تجاوز کار است (7) و همانها که عهد و امانت را رعايت مي کنند (8) و همانها که مواظب نمازهاي خويش مي‌باشند (9) آنها همان وارثانند (10) که فردوس را ارث مي‌برند و در آن جاودانند (11)*

در فاصله زماني بين نزول سوره معارج تا سوره مومنون كه قاعدتا بايد حدود سه سال باشد، عده زيادي از مسلمانان از لحاظ شخصيتي چندان تغييري نكرده بودند و اكثرشان (مانند حال) بدقول و بد امانت و از لحاظ عفت جنسي بي ملاحظه ماندند اما نمازشان از حالت «گاهگاهي» به «دائم» ارتقاء يافت و در اين مرحله دارند به ارتقاء كيفيت آن تشويق مي‌شوند.

از همين آيات معلوم مي‌شود اكثر مسلمانانٍ آن روزها (كه قاعدتا در آن دوره فشار شديد نبايد تعدادشان افزايش چشمگيري كرده باشد) در نمازهايشان رفتارهايي مانند اين طرف و آن طرف نگاه كردن، سر و تن خود را خاراندن و امثال آن داشتند كه طي آيه 1 تشويق مي‌شده‌اند اين نوع رفتارها را ترك كنند و در طي مدت نمازگزاري «حالت شايسته» به خود بگيرند.

ضمنا با توجه به آيه 4 انفاقات مستحبي مذكور در سوره معارج به انواعي از انفاقات واجب ارتقاء يافته بود.

معلوم نيست «لغو» مورد اشاره در آيه 3 به حركات لغو درنمازها اشاره دارد يا بطور كلي به اعمال لغو در كل زندگي (كه بعيد است اشاره مذكور به گزينه اخير باشد زيرا چنان تغيير ماهيتي لازم است كه تقريبا مي‌توان گفت با توجه به كيفيت اكثر مسلمانان آن روزها غير ممكن بوده است زيرا اكثرا از طبقات محروم و تربيت نايافته آن روزگار بوده‌اند و از آيات زيادي در سوره‌هاي ديگر فهميده مي‌شود كه صاحب رفتارهايي بوده‌اند كه سبب طعن مخالفان به پيامبر عزيز اسلام (ص) مي‌شده است)

هرچه باشد ، در فاصله زماني مذكور ، اكثر مسلمانان درباره نمازهايشان اين ارتقاء را يافته بودند كه نمازهايشان از حالت «گاهگاهي» به حالت «دائمي» ارتقاء يافته بود اما برخی ازساير مشكلات شخصيتي‌شان همچنان موجود بود و تا امروز نيز امتداد يافته است.

**3. چك ليست سوره فرقان**

َوعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿63﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿64﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿65﴾ إِنَّهَا سَاءتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿66﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿67﴾ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿68﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿69﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿70﴾ وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿71﴾ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿72﴾ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿73﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿74﴾ أُوْلَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿75﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿76﴾

*و بندگان خداوند رحمان همان کساني هستند که در روي زمين متواضعانه راه ميروند و اگر جاهلان خطابشان کنند سخني ملايم ميگويند. (63) و همانها که براي پروردگارشان شب را به سجده و قيام به روز مي آورند. (64) و همانها که ميگويند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف فرما زيرا که عذاب آن دست بردار نيست. (65) و بد قرارگاه و بد جايگاهيست. (66) و همانها که وقتي خرج ميکنند نه اسراف ميکنند و نه سخت ميگيرند و بين اين دو حالت معتدلند. (67) و کساني که همراه خداوند معبود ديگري را عبادت نمي کنند و شخصي را که خداوند (كشتنش را) حرام كرده نمي کشند. مگر به حق. و زنا نميکنند و هر که چنين کند با آن گناه ملاقات خواهد کرد. (68) عذابش در روز قيامت مضاعف خواهد بود و در آن به خواري جاودان خواهد ماند.(69) مگر آنکس که توبه کند و ايمان بياورد و عمل صالح کند که خداوند بديهاي آنها را به نيکي بدل مي کند و خداوند آمرزشگر مهربان است. (70) و کسي که توبه کند و عمل صالح انجام دهد حتما بسوي خداوند بازگشتي خوب نموده است. (71) و همانها که گواه باطل نميشوند و هنگامي که از لغو گذر کنند گذري بزرگوارانه مي کنند. (72) و همانها که چون به آيات پروردگارشان پندشان دهند کورکورانه نمي پذيرند. (73) و همانها که ميگويند پروردگارا از همسرانمان و فرزندانمان روشني چشمي بما لطف کن و ما را از پيشوايان اهل تقوا قرار ده. (74) آنها آن غرفه (بهشتي) را بخاطر صبري که کردند پاداش ميگيرند و در آنجا با خوش آمد و سلام روبرو مي گردند. (75) در آن جاودان خواهند بود. چه قرارگاه و موقعيت خوبيست. (76)*

در فاصله زماني نزول سوره معارج تا سوره فرقان كه قاعدتا بايد حدود ده سال بوده ، و خيلي نزديك به هجرت بزرگ واقع شده باشد ، مسلمانان هم از لحاظ تعداد و هم از لحاظ كيفيت شخصي و شخصيتي ارتقاء قابل ملاحظه‌اي يافته بودند.

با توجه به دسته‌بنديي كه در صفحات قبل ديده‌ايم (كه طي آن مردم در قرآن به سه دسته «آدم‌هاي بد» و «آدم‌هاي خوب» و «آدم‌هاي خيلي خوب» دسته‌بندي شده‌اند) عبارت «عباد الرحمن» آيه 63 اشاره به «آدم‌هاي خيلي خوب» دارد كه آنها را به عنوان الگوي ارتقاء شخصيتي مسلمانان آن روزها توصيف نموده است.

توصيف آنها در دو شاخه «سلبي» (دوري از افراط و تفريط مالي، دوري از قتل نفس، زنا، شهادت دروغ، شرك، و بي‌توجهي به تذكرات الهي) و «ايجابي» (تواضع ، مقابله به احسن، نماز شب، نگراني از عذاب اخروي، اعتدال در امور مالي، رفتار متناسب با شخصيت والا و خود سازي دائمي) صورت مي‌گيرد و تكليف «علاقمندان خويشتن سازي» را كاملا روشن كرده كه بايد سعي كنند چه صفاتی را از خويش دور و چه صفاتي را احرازنمايند.

معلوم مي‌شود ارتكاب زنا و قتل نفس در ميان مسلمانان خيلي كم شده بود كه به اشاره‌اي گذرا بسنده كرده و ضمنا منظور از شرك در آيه 68 شرك صريح نيست بلكه ته مانده رسوبات مشركانه است كه هنوز از ذهن عده‌اي كاملا پاك نشده بود.

به عبارت ديگر «جامعه مسلمانان» در فاصله زماني بين نزول سوره معارج تا سوره فرقان پالايش قابل توجهي يافته و حائز ارتقاء كيفي قابل ملاحظه‌اي شده بوده است.

**4. چك ليست سوره بقره**

لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَـكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَـئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَـئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ(177)

*نیکوکاری آن نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید (چه این چیز بی‌اثری است) لیکن نیکوکاری آن است که کسی به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آرد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان و گدایان بدهد و در آزاد کردن بندگان صرف کند، و نماز به پا دارد و زکات مال (به مستحق) بدهد، و نیز نیکوکار آنانند که با هر که عهد بسته‌اند به موقع خود وفا کنند و در حال تنگدستی و سختی و هنگام کارزار صبور و شکیبا باشند. (کسانی که بدین اوصاف آراسته‌اند) آنها به حقیقت راستگویان و آنها به حقیقت پرهیزکارانند. (177)*

در اين مرحله شاهد يك «نقطه عطف» هستيم كه در دو محور خود را نشان مي‌دهد:

1. در اين مرحله «اقليت»ي در جامعه مسلمين به عنوان الگو مورد اشاره قرار نگرفته بلكه «ابرار» (آدم‌هاي خوب ، كه اكثريت مسلمانان باشند ، نه آدم‌هاي بسيار خوب كه اقليت آن باشند) مورد اشاره قرار گرفته است.

2. در اين مرحله نكات منفي (سلبي) از قبيل زنا و قتل و شرك و امثال آن مورد بحث نيست و از اينجا معلوم مي‌شود كه ناپسندي اين نوع رفتارها چنان بين مسلمانان جا افتاده بوده كه ديگر به عنوان اتفاقاتي شاذّ و نادر گاهگاهي ديده مي‌شده است.

رئوس كلي چك ليست مذكور اينهاست:

1. اعتقادات صحيح (به خداوند، آخرت، ملائكه، كتب آسماني و پيامبران)

2. انفاقات مستحب

3. به پاداري نماز

4. انفاقات واجب (زكات)

5. خوش عهدي

6. پايداري در مشكلات و در جنگ‌ها

اين چك ليست تا آخر نزول وحي ثابت ماند و پس از آن ديگر چيزي كه بتوان آن را «چك ليست» ناميد در قرآن كريم نمي‌بينيم.

مثلا یکی ازمسلمانان را تصور کنید که درهنگام نزول این آیه(یعنی آیه 177 )

درحالی که ازلحاظ موارد این چک لیست«قبول»بود فوت کرده باشد .

واضــح است چنین کسی به صراحت مطالب آخرآیه مذکور بطور قطع اهل بهشت است .

حال تصور کنید چنین کسی درآن مقطع زمانی نمیرد اما همان روحیــــه را

داشته و با همان روحیه ادامه زندگی دهد وتا آخرعمرپربرکت رسول اکرم(ص)

زنده باشد .

چنین کسی به هرآیه احکامی نازل شده مثبت(امری)عمل ، وازموضوع هرآیه نازله منفی(نهیی) دوری خواهد کرد .

مطابق حکم عقل ، چنین کسی هم قطعا اهل بهشت خواهد بود .

بنابراين مي‌توان چك ليست مذكور را با توجه به احكامي كه بعدا نازل شد به اين ترتيب تكميل كنيم:

1. داشتن اعتقادات صحيح

2. انفاقات واجب

3. انفاقات مستحب

4. به پاداري نماز

5. انجام دادن ساير واجبات (روزه و حج و ... با توجه به شرايط آن‌ها)

6. دوري از گناهان كبيره (شرك و قتل و زنا و شرب خمر، قمار و غيره)

7. خوش عهدي

8. پايداري در مشكلات و در جنگ‌ها

به عبارت ديگر اگر امروز كسي از اين 8 مورد قبول شد به صراحت آخر آيه 177 قطعا و بي‌ترديد جزء اهالي بهشت است.

**ارزيابي وضع موجود**

امروز اكثريت مسلمانان نمره قبولي را در رديف‌هاي 1 و 4 و 5 و 6 مي‌گيرند.

لنگي اكثريت مذكور در موضوع رديف‌هاي 2 و 3 و 7 و 8 است.

به عبارت ديگر نصف اكثريت مسلمانان از لحاظ نصف موارد چك ليست قبول و از لحاظ نصف ديگر مردود مي‌باشند.

بنابراين كسي كه مي‌خواهد بطور قطع و يقين اهل بهشت باشد بايد در دو محور «عملي» (رديف‌هاي 2 و 3) و دو محور «شخصيتي» (رديف‌هاي 7 و 8) روي خويشتنٍ خويش كار سازندگي بكند ، كه كاري است نه چندان مشكل.

به عبارت ديگر اهل بهشت شدن و به تجارت موفق دست زدن و مقبول روز قيامت گرديدن كاريست نه چندان سخت و چيزيست ممكن و آسان و قابل حصول.

**بعدش چه؟**

خواننده كه به اينجا رسيد ممكن است بگويد «خب ، بعدش چه؟»

بهترين جواب ، جواب قرآني است.

قرآن در جواب اين پرسش دو پاسخ دارد:

1. ولكم في رسول الله اسوه حسنه (آيه 21 سوره احزاب)

2. والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا (آيه آخر سوره عنكبوت)

بنابر آيه اول به مسلمانان توصيه شده است كه رسول خدا (ص) را به عنوان «الگو» انتخاب كنند و اين به اين معني است كه «سالك» سعي هميشگي كند كه خويشتن خويش را هر قدر كه بشود به نمونه‌اي كه از اخلاق و رفتار پيامبر اكرم (ص) خواهد شناخت نزديك كند.

و بنابر آيه دوم نيز خداوند به همه «سالك» ها قول مي‌دهد كه هر چه در اين راه پيش بروند، خداوند بيشتر ياريشان كند.

بنابراين ، اين راه باز است و هر چه «سالك» جلوتر برود ، چشم اندازهاي دلكش و چشم نوازتري براي «باز هم جلوتر رفتن» در مقابل او آشكار خواهد شد.

بنابراين جواب سوال «بعدش چه؟» را هر كس بايد خودش قدم به قدم و روز بروز با نوع رفتار اخلاقي و عبادي خويش بنويسد و جواب هركس باتوجه به مختصات ژنتيكي و خانوادگي و اجتماعي و تاريخي او- عليرغم «مشابهت كلي» باهمه همگنان خويش- خاص خود اوست ، بطوريكه جواب هيچ دونفري نمي‌تواند صد در صد عين يكديگر باشد.

بنابراين مخاطب علاقه‌مند به «ساختن خويشتن خويش» پس از اخذ تصميم، خودش با توجه به آن دو محور كلي (آيه 21 سوره احزاب و آيه 69 سوره عنكبوت) بايد اولين قدم‌ها را بردارد.

او در همان ابتداي راه سوال‌هائي پيدا مي‌كند و حركت او از آنجا شروع مي‌شود كه براي يافتن جواب‌ها اولين تلاش‌هاي خود را آغاز كند.

**دفتر دوم**

**نقد و بررسی**

**مکاتب معروف**

**«سیر و سلوک»ی رایج**

**ماءخذهای این دفتر**

دردفتر اول یک بحث قرآنی کرده ایم.

ماخذ ما نیز قرآن کریم بوده،که برای همه شناخته شده است.

اینک که میخواهیم مکاتب سیر و سلوکی را نقد و بررسی کنیم،خواننده ارجمند می باید بداند که ما داریم چه چیزی را نقد و بررسی می کنیم و لذا باید در ابتدا ماخذ خویش را تعریف کنیم.البته ماخذ دراین باب زیاد است ، اما دراین دفتر به چند ماخذ ذیل بسنده کرده ایم ، و از بقیه به دلیلی که درجای خویش عرض می کنیم صرفنظر کرده ایم . مآخذ مورد نظر اینهاست:

1\_ اوصاف الاشراف- خواجه نصیر طوسی- 800 هجری شمسی- نشربرگزیده قم-1386 مرکزپخش:ارزشمند-قم خ شهدا-کوی23 پ18- ت 7745081/7744125

شابک8-59-7732 -964-978

2-رساله لب اللباب درسیروسلوک اولی الالباب- تالیف حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی ناشرانتشارات علامه طباطبایی مشهد ص پ35590-91375

تلفن 8543684 شابک2-61-6533-964 چاپ دوازدهم 1424 هجری قمری

1388 هجری شمسی

3-«رساله سیرو سلوک منسوب به سید بحرا العلوم»-ناشرامیرکبیر-1361

4-«صراط سلوک»-علی محیطی- انتشارات قائم ال محمد(ص)-چاپ یازدهم- قم-خ ارم-پاساژ قدس پ84 ت7739525 شابک 1-5-96165-964

**ایراد ها**

ایرادهائی که به مکاتب سیروسلوک معروف رایج وارد است اینهاست:

1-قرآنی نبودن

2-سلیقه ای ونظرشخصی بودن

3-نامشخص ونا معلوم بودن را ه وراهنما ونتیجه

واینک شرحی مختصر درباره هریک :

1

**قرآنی نبودن**

برای اینکه تصور روشنی از مفهوم «قرآنی نبودن»داشته باشیم باید اول مفهوم«قرآنی بودن»را تعریف کنیم:

بنا به تعریف،موضوعی «قرآنی»است که قرآن کریم به صراحتا درباره آن سخن گفته باشد.

مثلا اگرکسی خواست درباره مفهوم قرآنی توحید بحثی کند،باید مطالب مرتبط با آن را ازخود قرآن کریم جمع آوری نموده ، سپس به روشی معقول وعلمی آنها را دسته بندی کرده ، وآنگاه اگر استنباط ونتیجه گیری کند،می توان گفت که استنباط ونتیجه گیری او می تواند «قرآنی»باشد.

آیا قرآن به موضوع«سیروسلوک»پرداخته؟

بله ، وکرارا ً ، وبا تنوع متناسب با پیشرفت کیفی جامعه مسلمین .

نمونه اش هم«چک لیست»هائی است که درسوره های مختلف به وضوح وشفافیت مسلمانان را به قدم گذاشتن دروادی سیروسلوک تشویق عمومی می کند.

وما دردفتراول درخصوص چک لیست های سوره های معارج ، مومنون ، فرقان ، و بقره ، مطالبی عرض کرده ایم.

البته باید این را هم عرض کنیم که آنچه را گفتیم کوچکتراست ازآنچه نگفتیم زیرا منظورما مطرح کردن موضوع بود وخوانندهء کنجکاو علاقمند خودش میتواند آنرا کمال ببخشد واگرخودمان میخواستیم این کار را بکنیم آنقدرپرحجم وحوصله برمیشد که موجب نقض غرض میگردید.

بنابراین،آن نوع«سیروسلوک»ی که درقرآن هست وما میتوانیم آنرا استخراج کرده ومدون نموده،وعرضه کنیم،می توانیم اسمش را «سیروسلوک قرآنی»بگذاریم.

وبنا به همین تعریف،سیروسلوک های مورد نظرمآخذ مطرح شده (چنانچه از خودآنها فهمیده میشود)-به تعریف فوق-قرآنی نیستند.

یعنی اساس کارونقشه راه آنها از قرآن اخذ نشده است.

بطوریکه یکی به یک عارف مجهول الهویه منتهی میشود (ماخذ شماره2 ص146تا 149)ویکی به خواجه نصیر طوسی(ماخذ شماره 1)ویکی منسوب به سید بحرالعلوم (ماخذ شماره 3)ویکی به آیه الله حسن زاده آملی (ماخذ شماره 4) ختم میگردد. بقیه هم که نسبتاً زیاد هستند همینطور.

خلاصه اینکه هیچکدام از آن روشها نه مستقیما ازقرآن ونه حتی مستقیما ازیکی ازمعصومین(ع)اخذ نشده است.

البته همه این بزرگواران(وامثال آنان)خودشان ازعلماء اند وطبعا با قرآن کریم واحادیث آشنا می باشند اما هرچه باشد پیشنهادات آنان درباره سیروسلوک ازنوع «نظرشخصی»آنان است وبرای دیگران حجت نمی باشد،بلکه باید چیزی را حجت بدانیم که بلاواسطه به قرآن یا عترت ختم شود.

البته هیچیک ازاین بزرگواران هم ادعا نفرموده اند که این روش خویش را مستقیما ازقرآن یا عترت اخذ کرده اند بلکه حقیقت این است که ازآنجا که «عالم» ،وفی الجمله با قرآن واحادیث آشنا بوده اند ، ازاین آیه این سوره،و آن آیه آن سوره،واین روایت این کتاب حدیث،وآن روایت آن کتاب حدیث،چیزهائی را پسندیده،وجمع ومرتب کرده،ودرنهایت یک روش سیروسلوک ارائه فرموده اند(وچه بسا که دراین راه ازروش برخی ازبزرگواران متقدم نیزالگو برداریی هم کرده اند)

درهرحال، هرچه باشد،نتیجه کارکه همان روش سیروسلوک پیشنهادی آنان است برای غیرآنان حجت نمی باشد.

البته این راهم باید ذکرکنیم که نقل قول هائی که توسط آن بزرگواران ازآیات قرآنی واحادیث معصومان شده،همگی آنها،درست وبجا نیست،بلکه بعضا استنباط های بسیار اشتباهی هم ازآنها سرزده است.

مثلاازماخذ شماره1 دومورد ذیل را به عنوان ایرادواضح قرآنی اشاره می کنیم:

درصفحه 22 میگوید:

*«ومقابل اخلاص آن بود که غرض دیگر با آن درآمیزد ومانند حب جاه ومال یا طلب نیکنامی یا با طمع ثواب آخرت یا ازجهت نجات ورستگاری از عذاب دوزخ واین همه ازباب شرک باشد وشرک دونوع بود جلی وخفی اما شرک جلی آن بت پرستی بود وباقی همه شرک خفی باشد»*

ایراد واشکال این سخن آن است که خداوند که بارها درقرآن مردم را به تجارت دعوت کرده(مثلا فرموده...تجاره لن تبور...یا....تجاره تنجیکم من عذاب الیم...) ، لابد (معاذلله)مردم را به شرک خفی دعوت کرده است!!

درصفحه74درباب«تسلیم» ،آیه 65سوره نساءراشاهدآورده ، کـه می فرمـایــد (فلاوربک لایومنون......ویسلموا تسلیما)

واین عنوان تسلیم را با مفاهیمی مانند توکل ورضا وتوحید واتحاد ووحدت همسایه قرارداده، یعنی این مفهوم تسلیم درآنجا یک صفت بسیاربالا ووالائی است که مومنان خیلی عالیرتبه آنرا خواهند داشت.

اما اگرآیه مذکوررا درسوره نساء ببینید وبالا وپائین آن را نیز بخوانید خواهید دانست که موضوع«تسلیم»مذکور با مفاهیمی مانند توکل ورضا وتوحید واتحاد ووحدت اصلا مرتبط نیست بلکه اولامعنی«تسلیم دربرابرقانون» و ، ثانیامعنی«رضایت قلبی به وجودچنین قانونی» رامیدهد ، نه آن معانی راکه مرحوم خواجه نصیرفرموده است .

البته این نوع خطاها نه منحصربه این دومورد است ونه منحصربه ماخذ1 وما برای رعایت اختصار،این دومورد را بعنوان«نمونه»ذکرکرده ایم چون خواننده این نوع مطالب ازنوع «یکفیه الاشاره»است به همین مقدار اکتفا می کنیم.

**2**

**سلیقه ای و شخصی بودن**

ماخذ شماره 1،جریان سیروسلوک را در6 باب وهرباب را در6 فصل تشریح میکند.

مثلا ماخذ شماره 1،جریان سیروسلوک را در6 باب وهرباب را در6 فصل تشریح میکند.

سلیقه ای بودن این نوع فصل بندی کاملا واضح است.

خواجه نصیرطوسی یک منجم عالیقدربوده،واهل نجوم عدد6 را عدد کامل میدانستند ومبنای این گرایش نیز شش مرحله ای بودن آفرینش آسمانها وزمین است(....فی سته ایام....)وبنابر سلیقه آنان تعداد ساعات شبانه روز مضرب 6 است وهمچنین تعداد درجات یک دایره 360 است که مضرب 6 می باشد وهمچنین اجزاء ساعت که به 60 دقیقه تقسیم میشود وخود آن به 60 ثانیه که همگی مضرب 6 است ومثالهای این امرخیلی بیش از این است اما ما خود را به رعایت اختصاروا داشته ایم.

ازاینجا فهمیده میشود که چرا ایشان موضوع مورد بحث را در6 باب وهرباب را در6 فصل تنظیم کرده است،واگرایشان ریاضیدان ومنجم نبود،شک نداریم که با این نوع فصل بندی روبرو نمیشدیم.

نزد شیعیان عددهای12 و14 نوعی تقدس دارد ولذا اگردیدیم بعضی ازعلماء فصول وابواب نگارش های خود را براین دوعدد منطبق کرده باشند نباید تعجب کنیم.زیرا ائمه (ع)12 نفرومعصومین(ع) نیز14 نفرند.

همچنین است اگردیدیم بعضی ها اصراردارند فصول مقالات خود را با عدد 7 میزان کنند،باید بیاد بیاوریم که ممکن است عدد 7 نزد آنان نوعی تقدس داشته باشد (.....سبع سموات....)

خلاصه اینکه بطورکلی اگربه سرفصل باب ها وفصل های روش های سیروسلوک ارائه شده نظرکنیم بوضوح خواهیم داد تفاوت هائی با هم دارند که نمیتوانیم آن تفاوت ها را جز با عبارت «سلیقه ای وشخصی»بودن تعلیل کنیم.

ذیلاً چند مورد را بعنوان مثال ذکرمی کنیم:

ماخذ شماره1:

1-ایمان-2-ثبات-3-نیت-4-صدق-5-انابت-6-اخلاص-[7-توبه- 8-زهد-9-فقر-10-ریاضت-11-محاسبت ومراقبت-12-تقوی]13-خلوت-14-تفکر-15-خوف وحزن-16-رجاء-17-صبر-18-شکر-19-ارادت-20-شوق-21-محبت-22-معرفت -23-یقین-24-سکون-25-توکل-26-رضا-27-تسلیم-28-توحید-29-اتحاد-30-وحدت-31-فنا.

توضیح:اقلامی که درکروشه قرارداده ایم ازلحاظ مرحوم خواجه نصیرطوسی (ره)ازباب «سلبی»ذکرشده وبقیه ازباب«ایجاب»است.

ماخذ شماره 2 مراحل پیشنهادی را چنین لیست کرده:

1-ترک عادات ورسوم وتعارفات -2-عزم(وصبر)3-رفق ومدارا با خویش-4-وفا- 5-ثبات ودوام-6-مراقبه-7-محاسبه-8-مواخذه-9-مسارعت-10-ارادت-11-نگهداری ادب-12-نیت-13-صمت-14-جوع وکم خوری-15-خلوت-16-سهر-17-دوام طهارت-18-مبالغه درتضرع-19-احترازازلذائذ-20-کتمان سر-21-شیخ واستاد-22-ورد-23و24و25-نفی خواطر وذکروفکر

ماخذ شماره4 مراحل را چنین پیشنهاد کرده:

1-قرآن-2-دائم الوضو بودن-3-پرهیزازپرخوری-4-اجتناب ازپرحرفی-5-محاسبه -6-مراقبه-7-ادب مع الله-8-عزلت-9-تهجد-10-تفکر-11-به یاد خدا-12-ریاضت وتهذیب نفس [13-حکایات]14-همت-15-توبه

توضیح اینکه مورد 13 ذکرچند حکایت است وداخل این زنجیره وجزءپله های این نردبان نیست.

ماخذ شماره 3 مراتب مزبوررا چنین ارائه نموده :

1-ترک آداب وعادات ورسوم وتعارفات متداول-2-عزم3-رفق ومدارا 4-وفاء

5-ثبات ودوام 6-مراقبه-7-محاسبه-8-مواخذه 9-مسارعه-10-ارادت-11-ادب نگهداشتن 12-نیت-13-صمت -14-جوع وکم خوری 15-خلوت 16-سهر17-دوام طهارت18-مبالغه درتضرع وذلت وخاکساری ومسالت دردرگاه خداوندی- 19-احتراز از مشبتهات20-کتمان سر21-شیخ واستاد 22-ورد 23و24و25-نفی خواطر وفکر و ذکر

چنانکه ملاحظه میشود لیست اخیرشبیه لیست ماخذ شماره2 است وچون صاحب لیست شماره 2 متاخربرصاحب این لیست است واضح است که چه کسی ازچه کسی اقتباس کرده است.

اما لیست های دیگری هم هستند که با این لیست ها تفاوت های عظیم دارند .

البته ذکرنمونه به همین مقدارکافیست اما خواننده گرامی بداند که اگرمیخواستیم این نمونه ها را بطورکامل ذکرکنیم می باید صفحات بسیارزیادی را فقط به این امراختصاص دهیم اما همین مقداربرای بیان مقصود کافیست ومارعایت اختصاررا برگزیده ایم،زیرا اولا فقط تیترها را نقل کرده ایم،وثانیا خود لیست ها مختلف ومتفاوت است.

چنانکه ملاحظه میشود علیرغم تفرقی که دراین لیست ها مشاهده میشود بعضی ازمحورها درهمه آنها مشترک است ودربعضی لیست ها بعضی سرفصل ها اصلی،ودربعضی دیگر،فرعی است ، ودربعضی لیست ها،بعضی سرفصل ها خیلی کشدار وتوضیح بر و کلّی است ، وبرعکس دربعضی دیگر سرفصل ها دقیق وتعریف شده است وهرلیست با لیست های دیگرتفاوت ومغایرت دارد.

خلاصه اینکه همه این روشها کاملا سلیقه ای وشخصی است ولذا حجیتی جز برای واضع آنها ندارد.

**3**

**راه نامشخص ونامعلوم،بدون راهنمای مشخص ومعلوم،دارای نتیجه نامشخص ونامعلوم**

**الف-راه نامشخص ونا معلوم**

درصفحه 70 ماخذ 3 چنین میخوانیم:

*راه هرکس به تفاوت مرض هرشخصی مختلف،وتقدیرمرض غیرمقدور،ومقدار دواء غیرمضبوط،وشناختن مرض هرشخصی مشکل،وترتیب علاج صعب،وعقبات راه بی حد،وکریوه راه بی نهایت،ودزدان پنهانی بی غایت،وشناختن ایشان مستعصب،چه بسی ازایشان بلباس درویشی ملبس اند.*

درحالیکه در«سیروسلوک قرآنی»چنانکه دردفتراول دیدیم،راه سالک مشخص ومعلوم است که آن هم چک کردن خویش با چک لیست های چهارگانه است وبرای «پس ازآن»نیزتوصیه های روشن ومشخص ومعلومی قابل استخراج وتدوین است که بهتراست شخص مستعدی پیدا شود واین کاررا بکند .واگرهم خداوند عمروتوفیقی مرحمت فرمود،چه بسا،این نگارنده (بعدا)متعرض آن بشود.

**ب-راهنمای نامشخص ونامعلوم**

درهمان ماخذ درصفحه90 درخصوص تیتر فوق چنین میخوانیم:

*واین بردوگونه است،استاد خاص واستاد عام.واستاد خاص آن است که بخصوص منصوص به ارشاد وهدایت است که نبی وخلفای خاصه است واستاد عام آن بود که بخصوص ماموربهدایت نباشد ولکن داخل درعموم«فاسئلوا اهل الذکران کنتم تعلمون»باشد.*

البته بحث دراین باب زیاد است وخلاصه مطلب این است که این توصیه،«تعلیق به محال»است.زیرا استاد خاص مذکور دردسترس نیست واگرکسی بگوید بسیاری موفق به رویت امام زمان(عج)شده انددرجواب آنها روایت مشهور(ومعقول)«من ادّعاالرویه فکذبوه» رابه یادشان می آوریم ، ودرمورد استادعام نیز عرض میکنیم بهتر ازصاحبان این مآخذ چه کسی رامیتوان به عنوان استاد عام شناخت؟ وتفرق وتشتت آرائشان هم که ملاحظه شد(ضمنا شرح بیشتر ازاین رابه صلاح نمیدانیم)

اما در«سیروسلوک قرآنی»،چنانکه دردفتراول ملاحظه کرده اید،راهنمای خاص،خود آیات واضح قرآنی است وراهنمای عام،کلیه کسانی هستند که میتوانند در فهم کلمات وعبارات موضوع چک لیست ها (وسپس برای «بالاترازآن»)کمک کنند.

بعبارت دیگرراهنمای خاص خود قرآن است وراهنمای عام،علم قرآنی است.

**ج-نامشخص ونامعلوم بودن نتیجه**

درخصوص فوق درصفحه 93 همان ماخذ چنین میخوانیم:

*وزینهار،به ظهورخوارق عادات،وبیان دقائق نکات،واظهارخفایای آفاقیه وخفایای انفسیه،وتبدیل بعضی ازحالات خود به متابعت حالات او،فریفته نباید شد:چه اشراف برخواطرواطلاع بردقائق وعبوربرماءوناروطی زمین وهوا واستحضارازآینده وامثال آنها درمرحله مکاشفه روحیه حاصل میشود،وازاین مرحله تا بسرمنزل مقصود ، راه بی نهایت است وبسی منازل ومراحل.*

*وبسی رهروان این مرحله را طی کرده اند،وازآن پس ازراه افتاده وبه وادی دزدان وابالسه داخل شده،وازاین راه بسی کفاررا اقتداربربسیاری ازاین امورحاصل [است]بلکه ازتجلیات صفاتیه نیزپی به وصول صاحبش به منزل نمی توان برد،وآنچه مخصوص واصلین است:تجلیات ذاتیه است وآن نیزقسم ربانیه اش نه روحانیه*

*ودراین خصوص درماخذ شماره2 صفحه 117 چنین میخوانیم:*

*مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه مقام انبساط وارداتش غلبه داشت برخوف ایشان وهمچنین مرحوم حاج شیخ محمد بهاری رحمه الله علیه اینطوربود،درمقابل،حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی رضوان الله علیه مقام خوف ایشان غلبه داشت بر رجاء وانبساط واین معنی ازگوشه وکنارسخنانشان مشهود است.*

همانطورکه ملاحظه میشود،ازمتن های فوق،این نکات استنباط میگردد:

1-معلوم نیست که تغییرحالات سالکان این مسیرها (که ماخذ مذکورپیشنهاد میکنند) وارائه بعضی خوارق عادات ازسوی آنها دلیلی بر«رسیدن به نتیجه درست»باشد.

2-همچنین معلوم نیست که پیدا کردن بعضی صفات مطلوب ازسوی سالکان نیزدلیلی بر«رسیدن به نتیجه درست»باشد.

3-سالکان ممکن است به نتایجی برسند که مغایروحتی متضاد با نتایج بعضی دیگراز سالکان باشد.

4-بسیارمتحمل است که سالکان پس ازمقداری سلوک،به نتیجه ای مهلک سقوط کنند(که درمتن ،کلماتی مانند دزدان وابلیس ها درمورد آنها بکاررفته)

5-بعضی ازخوارق عاداتی که ازسالکان مشاهده میشود ازسوی کفارهم ممکن است ارائه شود.(به موضوع «ادگارکیسی» ومرتاضان که درصفحات آینده می آید توجه فرمائید)

اما در«سیروسلوک قرآنی»چنانکه دردفتراول دیده اید،سالک ازلحاظ معنوی به مقاماتی مانند«مصلّین»و«مومنون»و«متقون»و«عبادالرحمن»میرسد، وازلحاظ موقعیت آخرتی نیزبه مدارجی مانند «فی جنات مکرمون»و«فردوس»و امثالهم نائل میگردد،که نتیجه ای است روشن ومشخص .

لطفا توجه فرمائید که این بحث خیلی کشداراست وخیلی هم محل حساسیت است وما موضوع را(با توجه به کیفیت خواننده)به اختصاربرگزارکرده ایم.

**دفتر سوم**

**نقدوبررسی**

**چگونگی کسانی که ازعلماء هم نیستند اما درعین حال مریدانی دربین مردم دارند**

**و درنزد آنان بعنوان اشخاصی«خارق العاده»یا«نظرکرده»یا «وارسته»یا «صاحب معجزه»(یا عناوین دیگرهمسنگ اینها)جا افتاده اند.**

**ایرادها**

اشخاص مذکوردراین مآخذ،افرادی هستند،مانند من و شما دارای اسم وآدرس وشهرت وخانه وزندگی مشخص ومعلوم.

ازآنها «کرامت»هائی نقل میشود،ازقبیل دعاهای مستجاب،عبادات مفصل وطولانی،نصیحت دیگران،دیدن،ائمه(ع)،وامام زمان(ع)پیشگوئی کردن بعضی حوادث،دخالت دربعضی جریان های عادی طبیعی وامثال آن .

کم کم این چیزها درمورد یک شخص دربین مردم شایع شده وبعضا یک کلاغ چهل کلاغ هم میشود وعده ای بعنوان«مرید»دوراین گونه اشخاص را میگیرند ونوعی«مرجعیت»برای آنها بوجود می آید،وازآن مهمتر،عده ای سعی می کنند ببینند آنها چه میکنند تا خودشان هم همان کارها را بکنند تا شاید به «مقام »ی مانند«مقام »آنها برسند.

این موضوع ایراد های بزرگی دارد که ذیلا عرض میشود؛اما مهمترین ایراد آن این است که آنها،مستقیم یاغیرمستقیم،«نشانی غلط»میدهند وپیروانشان به گمراهی می افتند که مولفه های آن اینهاست:

1-خلط چیزی که منشاء ژنتیک دارد با چیزی که منشاء عبادی دارد

2-وجود خطاهای فاحش درتوصیه های منادیان این قبیل راه ها

3-مشتبه شدن بعضی اموربرخودشان

4-تخریب وفاسد کردن عقاید صحیح وحق ازطریق بازکردن راهی موازی میراث پیامبر(ص)وائمه(ع)

5-بی اهمیتی «کرامت»هائی که به آنان نسبت داده میشود

6-تشویق به تکلّف

**ماخذها**

ماخذه شماره 5-«آسمانی» انتشارات موسسه فرهنگی-مطالعاتی شمس الشموس چاپ چهارم 1385 شابک6-5-93410-964 پخش:تهران خیابان شریعتی بعد ازایستگاه ملک کوچه شهید احمدیان بن بست آزادگان پ12

ماخذشماره 6-«بهترین کاسب قرن» عابد نهاوندی نشرسبحان-1383-چاپ نهم تهران-میدان امام حسین-ابتدای خواجه نصیرطوسی کوچه شهید داستانپورپلاک2/33 تلفن77539246شابک 3-96-5978-964

ماخذ شماره7-«کیمیای محبت» محمد محمدی ری شهری- سازمان چاپ ونشر دارالحدیث چاپ بیست وپنجم 1387 قم-میدان شهداء-خیابان معلم نبش کوی 12 پلاک125 تلفن 7740523

1

**نسبت دادن چیزی که منشاء ژنتیکی دارد به منشاء عبادی**

کسانی بوده اند که نه مسلمان ونه شیعه بوده اند ونه عباداتی به سبک وسیاق ما میکرده اند اما خوارق عادات عجیبی ازآنها سرزده است.

ازجمله اینان،نوسترآداموس بسیارمعروف است که پیشگوئی های تحقق یافته مشهوری هم دارد.که علاقمندان را به جستجوی آثاراودراینترنت یا مطالعه کتابی که درباره اومنتشرشده توصیه میکنم.

ازاین نوع اشخاص ، شخصی است بنام «ادگارکیسی» که معاصرما میباشد که تاریخ تولد وفوت اوبه ترتیب1877و1945 است.

طفولیت او با اطفال دیگرفرق داشت بطوریکه درجنگل می نشست وانجیل میخواند وبا خوابیدن روی کتابها مطالب آنها را حفظ میکرد.

درسی سالگی به التهاب حنجره دچارشد،وبرای معالجه آن،خودش به هیپنوتیزم خویش پرداخت،ودرخواب درمان خود را به دیگران آموخت.

در1911 سرطان همسرش را به همین روش معالجه کرد.

ازجمله حالات او این بود که به خلسه میرفت ودرآن حالت چیزهائی میگفت که پس ازبرگشت به حالت عادی چیزی ازآن گفته ها را به یاد نمی آورد.

ادیسون مخترع معروف،وویلسون رئیس جمهورآمریکا وراکفلرثروتمند مشهورازکسانی بودند که بسیاربا اوبه مشورت پرداخته وازحالت عجیب اوبهره ها برده اند.

درسال 1925(چهارسال قبل ازشروع رکورد اقتصادی مشهور امریکا)به عده ای توصیه کرد«سهام خود را بفروشید»

در1935 جنگ جهانی دوم را پیشگوئی کرد(زمان شروع،زمان ختم،وبرخی حوادث مهم مقارن آن را نیزگفت)

در1945 پیش بینی «کشته شدن یک رئیس جمهور»را کرد.

اوهرگز این قدرت(پیشگوئی)خود را ازدست نداد.

چیزهائی درباره زمین شناسی(وبطورخاص رود نیل)گفت که بعدا درست درآمد.

همچنین درباره تغییرات شدید آب وهوا،تغییرمحورزمین،وافزایش فعالیت آتش فشان ها،چیزهائی گفت که همگی درست درآمد.

[مطالب فوق را درمهرماه سال1388 ازشبکه 4 سیمای جمهوری اسلامی شنیدم وبسیارمتاسف شدم که درآن موقع وسایل ضبط دردسترسم نبود]

کودکی مرحوم رجبعلی خیاط ومرشد چلوئی که خوارق عاداتی ازآنها نقل می شود شباهت هائی با کودکی ادگارکیسی دارند.

اما قبل ازورود به این مطلب بهتراست داستانی بخوانید :

**خورنده سیب بی صاحبی که دنبال حلالیت بود**

مشهور است که کسی دریکی از دهات اردبیل به کارگری مشغول بود ودریکی ازروزها پس ازپایان کارروزانه که راهی منزلش بود درراه کنارجوئی نشست وبرای رفع خستگی مقداری آب به سروصورت خود زد ودرهمین حین یک عدد سیب ازروبرو به چشمش خورد واوهم دست دراز کرد وسیب را ازآب گرفت و خورد.

پس ازخوردن سیب،ناگهان این سوال را ازخویش کرد که این سیب مال چه کسی بود وچرا خوردم واگرصاحبش راضی نباشد چه؟ودرآخرت جواب خدا را چه بدهم؟ وغیره وغیره.

ناگهان دنیا درمقابل چشمش تیره شد وخود را بدبخت ترین شخص پنداشت وهراسان دنبال ریشه یابی جواب سوال های خود شد.

درپرس وجوی اولیه فهمید که آن جوی آب به فلان باغ سیب وارد وازآن خارج میشود وآن سیب ازدرخت های آن باغ به داخل آن جوی افتاده یا انداخته شده ولاغیر.

اوبه درب آن باغ رفت وخواهان ملاقات مالک آن شدکه حلالیت بخواهد.

به اوگفته شدکه مالک درمحل نیست بلکه درفلان شهراست.

اومصمم میشود مالک را ببیند ولذا نشانی هائی میگیرد وبرای تهیه خرج سفر خویش مقداری کارگری میکند تا بتواند کرایه وهزینه خورد وخوارک خود را جورکند و بالاخره مالک را می بیند وقصه را میگوید وحلالیت میخواهد.

مالک بسیارتعجب میکند که یکنفربرا ی چنین مطلبی اینهمه زحمت کشیده وخرج کرده ومعطل شده،وآمده او را ملاقات کند ولذا چند سوال جانبی ازآن جوان میکند وبالاخره به او میگوید من حلالت نمیکنم مگراینکه با دخترم که کوروفلج وپیس است عروسی کنی .

آن جوان میگوید ازدواج با چنین دختری خودش یک عذاب دردناک است وخوردن یک سیب که چنین جریمه ای ندارد وخیلی سعی میکند مالک باغ را راضی کند که مدتی بدون دستمزد برایش کارگری کند اما مالک راضی نمیشود ومیگوید حقی بگردن توپیدا کرده ام وتو باید یا مرا راضی کنی یا درقیامت یقه ات را میگیرم.

آن جوان بیچاره هرچه اصراروالحاح میکند دردل سنگ مالک باغ تاثیری نمیکند وبالاخره پیش خودش حساب وکتاب میکند که این رنج ازدواج با چنین دختری بالاخره تمام میشود وعمر بالاخره به سرمیرسد اما عذاب آخرت سخت وتمام نشدنی است وبهتراست به چنین ازدواجی رضایت بدهد.

مالک باغ فورا ترتیب کارها را میدهد وملای ده را خبرودخترش را به عقد آن جوان درمیاورد وهمان شب هم آنها را به حجله میفرستد.

داماد با دلی پرخون وبا اکراه بسیارزیاد به حجله گاه میرود وپس از کنارزدن روبنده عروس می بیند ازکوری وپیسی درچهره عروس کوچکترین نشانه ای نیست،وبرعکس،بسیارهم زیباست وتفحص بیشتری میکند ومی بیند فلج هم نیست بلکه درسلامت کامل است،لذا فورا ازحجله گاه بیرون می آید وازمالک باغ موضوع را استفسار میکند واوجواب میدهد که دخترش تنها فرزند اوست وخیلی دوستش دارد وهمیشه نگران بوده که ازبین خواستگارهای زیادش اورا به چه کسی بدهد ووقتی می بیند یک چنین فرد خداترسی به تورش خورده فکرکرده که این شخص همان کسی است که ازخداوند همیشه می طلبیده وآن داستان را هم سرهم کرده که خدا ترسی اورا کاملا آزمایش کند.

داماد نمیداند چه بگوید وبه حجله برمیگردد وآن شب را تا مدتی طولانی به نمازودعا وشکرمیگذارند وآنگاه با همسرش وصلت میکند.

آنگاه پدرزنش عروسی مفصلی میگیرد وجهیزیه مفصل تری به دخترش میدهد،ازجمله یک خانه مناسب با وسایل کامل ویک قطعه زمین کشاورزی .

مرد زمین را ازهمسرش اجاره میکند ودرآن کارمیکند وچون علاوه برخدا ترسی آدم با هوش وزحمتکشی هم بوده ، خداوند هم به کاراوبرکت میدهد وبزودی ثروتمند میشود وپسری را که خداوند ازآن زن به اوداده بود برای تحصیل نزد ملای ده میگذارد.

ملا که دراو استعداد قابل توجهی می بیند به اوتوصیه میکند اورا به شهربفرستد که تحصیل علم بهتری کند واو هم که توانائی مالی کافی داشته او را به شهرمیفرستد.

کم کم آن طلبه جوان می بیند جز«نجف»نمی تواند تشنگی علمی اورا سیراب کند وبا هزینه پدرش به آنجا میرود وبالاخره یکی ازعلماء بزرگ عالم تشیع میشود که اسمش «مقدس اردبیلی»است(رحمه الله علیه)وازتالیفات مشهوراو کتاب«حدائق الشیعه»می باشد.

این عالم بزرگوار بسیاراهل ورع وباریک بین ودورازپرداختن به کوچکترین مکروهات بود.

نقل میکنند که وقتی به زیارت کربلا میرفت،چون تا محدوده زیادی بمرکزیت حرم مطهر حضرت اباعبدالله علیه السلام وبه شعاع چندین کیلومتررا جزء «حرم»میدانست درآبریزگاه های آن محدوده تخلی نمیکرد بلکه ادرار خویش را درمشکی جمع میکرد وبه خارج آن محدوده میبرد ودرجائی خالی میکرد.

این یک نمونه ازخداترسی سنگینی بود که فقط درآن مورد ازاونقل میشود ودرسایرموارد زندگی نیزبسیاربرخود سخت میگرفت،بطوریکه آن نوع زندگی که او داشت حتی برای سایرعلماء هم قابل تحمل نبود ونوعا مانند او زندگی نمیکردند.

**تحلیل**

درداستان آن سیب ، شکنجه ای که پدر آن عالم بزرگوار برخود تحمیل کرد اصلا لازم نبود،زیرا سیبی که درجوی آب داشت میرفت بلامالک بوده وخوردن آن کوچکترین اشکالی نداشته است .لذا قبول آن زحمات وتن دادن به آن جریمه سنگین نه تنها ازنظرشرع لازم نبوده بلکه ازنظرهرعقل معمولی نیزناموجه بوده است.

یعنی عمل اوگرچه ازلحاظ«خداترسی» کاملا قابل احترام است اما درعین حال چیزی غیراز یک عمل جاهلانه نبوده است.

اما اوچون نسبت به شرع جاهل بوده،مطابق خداترسی مفرط خویش،آن ناراحتی ها را به جان خود خریده ،خداوند هم به نیت او نگاه کرده و پاداش اورا دراین جهان به خوبی داده ودرفاصله یک شب او را ازیک کارگربی سرمایه به یک اجاره دارویک خانواده دار صاحب آینده ای روشن تبدیل کرد ودرآخرت نیزالبته پاداش خداترسی مفرط خویش را(ولو جاهلانه بوده باشد) خواهد گرفت.

اما رفتارمقدس اردبیلی که ازعلماء بزرگ بود چه توجیهی دارد؟

مگراو این قسمت از قرآن را نخوانده بود که«ماجعل علیکم فی الدین من حرج»ومگررفتارعلماء دیگری را که به زیارت امام حسین علیه السلام می آیند وخود را به چنان زحمتی دچار نمیکنند ندیده بود؟

پس چرا خود را به آن زحمت ناموجه می انداخت؟

جواب این است که آن بزرگوار دراین عمل نالازم،راه شرع را نمی رفت،بلکه راهی را میرفت که «ژن»خدا ترسی مفرط جاهلانه پدرش دراو به ودیعت گذاشته بود.

یعنی عقل اووشرع مقدس به اومیگفتند لازم نیست چنین زحمتی را برخود هموارکنی،اما تاثیر«ژن»مورد بحث،قوی ترازعقل وشرع دراو عمل میکرد.

بعبارت دیگر،«چشم ژنی»او ، راه «چشم عقل»و«چشم شرع»اورا بسته بود.

البته این هم هست که احتیاط افراطی اوضرری به کسی نمیرساند،بلکه فقط «زحمت» می کشید که البته امید«اجر»هم دارد.

درزندگی مرحوم شیخ رجبعلی خیاط ومرحوم مرشد چلوئی نیزچنین چیزهائی کم دیده نمیشود،با این تفاوت که چون آنها «عالم»نبودند طبعا محدوده شرع را به خوبی نمی شناختند،ولذا بعضی افراط های آنها بطورقطع برای تفکر دینی عده ای مضراست. چنانکه درصفحات بعد می بینیم.

درماخذه شماره 7 صفحه 17:

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط ازمادرش چنین نقل میکند:

موقعی که تورا درشکم داشتم شبی پدرت-که درچلو کبابی کارمیکرد-کباب درسته به خانه آورد.خواستم بخورم،دیدم که توبه جنب وجوش درآمدی وبا پا برشکم می کوبی.احساس کردم که ازاین غذا نباید بخورم.دست نگه داشتم وازپدرت پرسیدم که:هرشب،باقی مانده کباب جلوی مشتری ها را به خانه می آوردی ، چه شد که امشب کباب درسته آورده ای؟پدرت گفت:حقیقت این است که اینها را بدون اجازه آورده ام.من هم ازآن غذا نخوردم.

**تحلیل**

مادر مرحوم شیخ رجبعلی درمورد کباب وارد شده به منزل شرعا لازم نبود سوالی بکند وحساسیتی نشان دهد زیرا شوهراوغذائی به منزل آورده ومسئول خیروشرش نیزهموبوده است.اگرهم بقول او«اجازه نگرفته بوده»،ممکن بود بعدا اجازه بگیرد یا حساب کند. اصل اعتراض به او،و شوهررا درگوشه رینگ قرار دادن ، ومجبوربه اتخاذ موضع انفعالی نمودن ، عملی غیرضرور وبلکه خلاف مصلحت و حکمت ازدواج است.

آنطورکه درماخذ شماره 7 آمده،معلوم میشود اوزن «بیش ازحد معقول حساس ونگران»ی بوده ودرآن واقعه خود را درمعرض خطر«حرام خواری»و «نابودی اخروی»دیده وازحالت عادی خارج شده وبه حالتی ازجنس «نگرانی شدید»و«قهروغضب فوق العاده ناشی ازخیال خطرسقوط درورطه هلاکت»افتاده وقبل ازاینکه برخود مسلط شود بطورناخودآگاه ترشحاتی بعلت حالات عجیب خویش درخون خود تزریق نموده که ترشحات مذکوراثرفوری روی جنین گذاشته واورا واداربه حرکاتی نموده و او نیزبا خوشحالی حرکات جنین را تصدیق تصورات خویش تلقی کرده وآن را «مدرکی دال برتایید الهی تصورات خویش»گرفته وضمنا درمورد جنین داخل رحم خویش نیزتصوراتی ازقبیل«فوق العاده»و«نظرکرده خدا»و«دارای قوای خاصی که قادربه درک حرام وحلال وابراز مخالفت عملی»باشد نموده،بطوریکه موضوع را اهمیت داده وازیاد نبرده وبعدا برای پسرش نقل نموده است .

خلاصه اینکه،مادرمرحوم شیخ بعلت بی بهرگی ازعلم،چیزی را که خودش علت پیدایش آن بوده به آن جنین نسبت داده،وسپس ازآن نتیجه های نادرست تری گرفته است.

اما اتفاقی که برای جنین افتاده،این بوده که سیستم عصبی وروانی او،درهرحال تحت تاثیرآن ترشحات قرارگرفته،و او ازآن لحظه به بعد دیگرمانند سایرجنین ها نبوده،والبته باید درک شود که حادثه مذکورتنها یکباراتفاق نیافتاده ومشابه های بسیاری داشته که یکی ازآنها درکتاب(ماخذ شماره 7)آمده است.

این حالت افراطی احتیاط راجع به حلال وحرام کم کم او را به جائی رسانده که دراینجا وآنجا که وعظ وموعظه ای می شنیده فقط قسمت قهاریت ومنتقمی خداوند را درذهن خویش جا میداده وقسمت های مربوط به لطف ورحمت وبخشندگی خداوند متعال را یا به ذهن نمی سپرده یا آنرا با آن قسمت دیگرتوجیه میکرده وکم کم حالتی مانند پدر مرحوم مقدس اردبیلی پیدا کرده وبعدا که بزرگ وبزرگترشده به عبادات وریاضت هائی متناسب با آن ذهنیات خویش پرداخته،ودرنتیجه،آن ذهنیات دروجود اوراسخ تروقوی ترشده،ومآلا برتمام وجود اوچیره گشته ، بعبارت دیگر،تاثیرژنتیکی که مرحوم شیخ،قبل ازتولد دریافت کرده جنبه احساساتی اورا تقویت وجنبه عقلی اورا تضعیف کرده است وگرنه کدام عقل سالم قبول میکند که جنین،دررحم،حلال وحرام را تشخیص دهد،وازخود بیخود شود،ولگد زنی کند؟

چنانکه ازماخذ شماره 6 صفحه181 فهمیده میشود،مرشد چلوئی هم داستان مشابهی دارد :

نوه او ازقول پدربزرگش میگوید پدرومادرم درجوانی که با شتروچارپا بسوی تهران می آمدند دربین راه که سفره غذا را بازکردند دیدند مورچه زیادی درآن هست وپدرم میگفت مورچه ها مال نهاوند است وما آنها را ازخانه وکاشانه شان دور و به آنها ظلم کرده ایم ..........لذا سفره را با همان وضع جمع کرده وبه نهاوند برگشته وسفره را باز و مورچه ها را به اصطلاح درمحل خودشان رها وآزاد کرده بوده است.

دراین مورد نیزتحلیل مشابهی میتوان نمود که دیگرلازم بنظرنمیرسد ولذا بعضی خلاف عقل بودن رفتارهای آن مرحوم را تعلیل می کند(مثلا اینکه ایشان میگذاشت زنش او را ازمنزل بیرون کند ودرمقابل اهانت های او واکنش نشان نمی داد ومیگفت این تقدیرمن است وغیره وغیره که اصلا با موازین عقلی وشرعی موجه نیست اما آن مرحوم نیزمانند مرحوم شیخ رجبعلی بیشترتحت تاثیراحساساتش بود تا عقلش وعلت آن نیز علل ژنتیک می باشد) اما این هم هست که خداوند جایزه صداقت را میدهد ولذا به پدرمقدس اردبیلی اولا بطورناگهانی زن خوب ومال وسپس اولاد صالح داد وبه مرحوم شیخ رجبعلی ونیزمرحوم مرشد چلوئی نیزجوائزی ازقبیل بعضی «گفتارهای بطورخارق عادت درست درآمده»داد، اما تفسیری که آنها ازآن خوارق عادت کردند، نیز، بعضا نادرست بوده است وعلت آن نیزاین بود که عقل آنها بشدت تحت تاثیراحساسات آنها بوده وآنها نمیتوانستند مانند آدم عادی (که سراب را جدی نمیگیرد)رفتارکنند ، لذا مطالبی را(به قول خودشان) به«چشم برزخی»و«عالم معنا»واین نوع چیزها مرتبط میکردند.

مثلا مرشد چلوئی میگفت که من درهمه کارها با امیرالمومنین مشورت میکنم که این سخن، سخنی است بسیارگزاف ، وگزاف بودن آن ازآنجا معلوم میشود که کسی داستان حضرت موسی وآن «عالم»را درسوره کهف خوانده باشد ، میداند که که خضر به موسی چقدر تشدد میکرده وچگونه اورا ترک کرده وغیره وغیره

نه مرشد چلوئی ازموسی(ع) بالاتراست ونه امیرالمومنین ازخضرکمتراست وگفتن چنین سخنانی باطل اندر باطل ونشان از نبودن عقل نقاد درکسی است که این قبیل اظهارات ازاوصادرمیشود.

خلاصه:

ادگارگیسی وشیخ رجبعلی خیاط ومرشد چلوئی دراینکه کودکی «غیرعادی» داشته اند شریکند وحالات خاص«غیرعادی»آنها را باید بیشتربه حالات ژنتیک آنها مرتبط کرد تا دیانت شان.

اما متاسفانه عده زیادی مرید وپیرو شیخ رجبعلی ومرشد چلوئی وامثال آنها شده وتصور میکنند که اگرشبیه آنها عمل کنند به مشابه حالات ورفتارآنها میرسند که تصوری باطل است زیرا آنها «غیرعادی»بودند واینها نیستند.

2

و**جود خطاهای فاحش در این قبیل راه ها واشخاص**

درصفحه : 2 ماخذ1 میگوید:«اهل سلوک را التفات به غیرحق تعالی که مقصد ایشان است گناه باشد وازآن توبه باید کرد»

خیلی ممنون!

پس معلوم میشود رسول اکرم(ص)هنگامی که با اصحاب خویش،یا مراجعان،یا همسران خویش،به گفتگو بود،مشغول گناه بوده!(معاذالله)این چه منطقی است؟

بطلان این نوع سخنان،نزد عقل سلیم،آنقدرروشن است که نیازبه پرداختن بیشتربه آن نیست.

درصفحه 22 همان ماخذ میگوید:

ومقابل اخلاص آن بود که غرض دیگربا آن درآمیزد ومانند حب جاه ومال یا طلب نیکنامی یا باطمع ثواب آخرت یا ازجهت نجات ورستگاری ازعذاب دوزخ واین همه ازباب شرک باشد.

اگرسخن فوق صحیح باشد پس باید سخن قرآن که درسه آیه مردم را دعوت به«تجارت» کرده،دعوت به «شرک»باشد.(معاذالله)

البته چون دردفتراول به موضوع تجارت پرداختیم،دراینجا دیگرشرح وتفصیلی عرض نمی کنیم.

درصفحه 19 ازماخذ شماره 3 میگوید

تخمیرطینت آدم ابوالبشر(ع)درچهل صباح انجام پذیرفت.....وبه روایتی چهل سال جسدآدم درمیان مکه ومدینه افتاده بود و باران رحمت الهیه بر او می بارید...

بطورکلی،امروزدیگردرمورد کسانی که هنوز پایبند آن الگـــوئی از «آفرینش» هستند که برمبنای آن خداوند را درحد مجسمه سازان پائین آورده ومیگویند خداوند خمیری درست کرد وآدم را ازآن آفـــرید وسپس درآن فوت کرد و او ناگهان جاندارشد ، فقط باید اظهارتاسف کرد.

زیرا چگونه میتوان ازیکطرف قرآن خواند وازطرف دیگربه این روایت یهودی مخالف قرآن پای بندشد؟

درهرحال دراین مورد هم بحثی نمی کنیم واگرکسی علاقه وحوصله داشت به سایت [www.analyticquran.com](http://www.analyticquran.com) (صفحه اول ستون دست چپ)کتاب«پیدایش انسان، برگزیدگی آدم،ماهیت شیطان» این نگارنده مراجعه فرماید.

درماخذ شماره7 ص 48 چنین میگوید:

داود علیه السلام درحال عبورازبیابانی مورچه ای را دید که مرتب کارش این بود که ازتپه ای خاک برمیداشت وبجای دیگری میریخت.ازخداوند خواست که از راز این کارآن مورچه،آگاه شود.مورچه به سخن درآمد که معشوقی دارم که شرط وصال خود را آوردن تمام خاک های آن تپه به این محل قرارداده است.

داود (ع)فرمود با این جثه کوچک،توتاکی میتوانی خاک های این تل بزرگ را به محل مورد نظرمنتقل کنی؟وآیا عمرتوکفایت خواهد کرد؟

مورچه گفت همه اینها را میدانم ولی خوشم که اگردر راه این کاربمیرم به عشق محبوب مرده ام.

حضرت داود(ع)یک پیغمبرخدا بود.

آیا عقل قبول می کند که آن پیامبر خدا نمیدانسته کــه درجهـان مورچه ها مفاهیمی مانند «عشق»و«محبوب» وامثال آن مطلقا بیربط است؟آیا سزاسـت شخصی که مدعی چشم برزخی وعالم معنـــا ورویت امـــام زمان است برای رسیدن به نتیجه مورد نظرخویش، اینگونه حدیث باطل نقل کند وبه حضـرت داود علیه السلام افترا ببندد؟

ماخذ7 درص61 میگوید :

دربرزخ دیدم که روح یکی ازمقدسین را محاکمه می کنند وهمه کارهای ناشایست سلطان جائرزمان او را درنامه عملش ثبت کرده بودند وبه اونسبت میدادند آن شخص گفت من اینهمه جنایت نکرده ام به او گفته شد:مگردرمقام تعریف ازاونگفتی «عجب امنیتی به کشور داده است!»

موضوع فوق چنان موضوع خجالت آوری است که نمیدانم چطوربه آن بپردازم ولذا فقط به چند نکته اشاره میکنم:

ا-آیا شخص فوق هیچ کارمفیدی نکرد؟آیا ذکربعضی کارهای مفید اوگناه است؟(با کدام ماخذ قرآنی؟)

2-مطلب فوق،با دوآیه آخرسوره زلزال (وآنهمه آیات همعرض وهمپایه آن)مخالف است وسخنی که مخالف قرآن باشد،باطل است.ازهرکس که صادرشده باشد.

3-صاحب سخن فوق خداوند را چقدرکوچک نموده که یک موضوع پیش پا افتاده حقوقی وجزائی را هم نمی داند(معاذالله)و«اصل تناسب مجازات با جرم»را متوجه نیست(معاذالله) آیا خدائی که اومی شناسد اینطوراست که کسی را که یک موضوع بدیهی را بیان وتحسین میکند ، واصلا مجازاتی براو مرتب نیست،به مجازات ظلم ها وقتل ها ومصادره ها وحبس های ظالمانه وخیانت ها وگناه های عظیم رضا شاه پهلوی مجازات کند؟

واقعا حیرت انگیزاست که اینگونه اشخاص خداوند را چقدرکوچک می کنند(معاذالله)

سخن دراین باب زیاد است ولی این نگارنده اهل اختصاراست والبته خواننده این قبیل مطالب نیزازجمله اشخاص«یکفیه الاشاره»است.

3

**مشتبه شدن بعضی امور بر خودشان**

موضوعی که درصفحه 43 ماخذ شماره 5 آمده،ازاین نوع است:

شخصی به بزرگوارمطرح درماخذ شماره 5 اهانتی میکند وفورا روی زبانش تاولی پیدا میشود وظرف 24 ساعت میمیرد.

مریدان آن بزرگوارآن حادثه را به کرامت اونسبت میدهند.

سوال:آیا آن بزرگوار نزدخدا عزیزتربود یا پیامبراکرم(ص)؟که قرآن پراست ازذکرشدید ترین نسبت هائی مانند کاذب ومفتری وساحرومجنون که به آن حضرت ازطرف مخالفانش داده میشد؟ و چرا خداوند یکبارچنان واکنش سریعی به نفع آن حضرت نشان نداد؟

بله!تفسیرمطلب این است که آن شخص اهانت کننده ازچند سال قبل مبتلا به سرطان خون بوده واتفاقا 24 ساعت قبل ازمرگ خویش آن اهانت را هم مرتکب شده بود.

اما واقعه مزبوررا آن بزرگواربه خود گرفته ،زیرا درجاهای دیگرماخذ شماره 5 هم دیده میشود که ایشان کراراً اظهارتاسف میفرموده که چرا آن روز جواب او را نداده وخشم خود را تخلیه نکرده تا آن توهین کننده به آن مصیبت دچارنشود!

اساساً روش خداوندی این نیست که به نفع اشخاص،حتی اولیاء خود،دراین دنیا وارد عمل شود(ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکرفیها اسم الله کثیرا...)البته کسی دراینجا«ان قلت»نکـند

که تکلیف آیاتی مانند«ان تنصروالله ینصرکم» و امدادهای اعجازی که خداوند

درباره انبیاء اعمال میفرموده با این بحث چه میشود زیرا جوابش این است که

«ان تنصرواالله.....»بیان یک قانون حاکم برجوامع است ولزوما همیشه لازم نیست درموردهرفردهم همواره اعمال شود ، مورد «امداد های اعجازی پبامبران»هم که اساسا پرونده جداگانه ای دارد .

نمونه ها دراین باب زیاد است ونه منحصربه این مورد ونه منحصربه آن ماخذ است اما بعنوان ذکرنمونه همین مقدارکافیست.

4

**تخریب عقاید صحیح ازطریق بازکردن راهی دیگربموازات میراث پیامبر(ص)وائمه(ع)**

1-به بعضی ازاین اشخاص نسبت میدهند که«چشم برزخی»آنها«باز»شده ومردم را به آن صورتی که درعالم برزخ ظاهرمیشوند میدیده اند مثلا بعضی ها را بصورت سگ وبعضی را بصورت گاو وغیره میدیده اند.

پیامبراکرم(ص)وائمه بزرگوارما ازهر«سالک»ی بالاتربوده اند ، وبا وجـود این ، روایت صحیح ومعتبری دایربراین نوع نسبت ها به آنان وجود ندارد.

کسی که(مطابق آنچه که درماخذ7 آمده)ازچهارراه سیروس تا چهارراه گلوبندک پیاده میرود وبرمیگردد ، ودراین مسیرشلوغ طولانی غیرازیک نفررا بصورت آدمیزاد نمی بیند، این نشان کرامت نیست بلکه نشان ازتوهمات ومعیوب بودن چشم است.

چشم بی عیب آن است که چیزهای معمولی را که اکثرآدمها می بینند ببیند وبیش ازآن را نبیند.

مثلا اگرچشم کسی باکتریها وویروس ها را ببیند،درست است که درحقیقــت کارمیکروسکوپ را کرده،اما چنین چشمی«چشم سالم»نیست،بلکه «معیوب» است.

مانند «شش انگشتی»که انگشت اضافه نشانه کمال نیست بلکه نقص است .

برای هریک ازما ممکن است پیش آمده باشد که درروز آفتابی،درجاده اسفالته بیرون شهر«آب»ببینیم ، اما عقل ما فورا این«بینش»ما را اصلاح میکند ومیگوید این چیزی که چشم دیده،آب نیست بلکه «توهم آب»است یعنی «سراب»است.

ممکن است مرحوم شیخ رجبعلی خیاط دراثرتفاوت های ژنتیکی که با آدمهای معمولی مانند بنده وشما داشته چشم اویک چیزهائی را میدیده،چرا عقلش به اونهیب نزده که« اینها واقعیت ندارد.چشم تو دارد به توخیانت میکند وگزارش های غیرواقعی میدهد»چراعقلش به اونهیب نزده که«آخه مرد

خوب ! اونی که شنیدی شکل وشمایل اشخاص عوض میشه ، قیامته نه برزخ!»

بله عقل او،اورا تکذیب نکرده،واوآن چیزهائی را که دیده باورکرده،وبه دیگران هم گفته، واین گفته اومنتشرشده(مانند ماخذ شماره 7 که لااقل درسه سال پیش به چاپ بیست وپنجم رسیده بود)وعدّه ای این گزارش چشم معیوب او را قبول کردند واورا صاحب مقامات بسیاربلند الهی دانستند و عده ای ازآنهامیگویند«چه کنیم که چشم برزخی ماهم بازشود» ؟

به این اشخاص باید گفت قرآن کتاب عقل واعتدال است . پیامبر(ص) و ائمه (ع)مردان راهنمای عقل واعتدال اند واگراین چیزی که مرحوم شیخ رجبعلی خیاط داشت ، چیزخوبی بود،هم قرآن وهم پیامبر(ص)وهم ائمه(ع)اولیــــن مشوق های آن بودند،پس چرا قرآن واحادیث صحیح معتبرحتی ازیک مورد تشویق برای «کوشش برای بازشدن چشم برزخی»خالی است؟

کسی که به زعم خویش خواستار«بازشدن چشم برزخی»خویش باشد هرقدرهم که ریاضت های عجیب وغریب بکشد به آن نمیرسد زیرا آن تفاوت ژنتیکی را با آدم های معمولی ندارد وتازه اگرهم به چیزی برسد ازنوع توهمات است وکوچکترین ارزشی ندارد.

یعنی عمری را تلف کرده،ورنج زیادی برده،وچیزموهومی بدست آورده است.

این موضوع علاوه برآن که برای خود آن شخص این خطررا دارد که او را دچارتوهم می کند،و او«توهمات»خود را «حقیقت»می پندارد یک عیب بزرگترهم دارد وآن هم این است که دراثراین توهمات،عقاید دیگران را تخریب میکند.

مثلا درداستانی که ازماخذ7 درفصل2 به نقل ازص61 ماخذ7 عرض کردیم به شنونده این مطلب القاء میشود که اگرکسی یک حسن موجود دریک ظالم را تحسین کند ، درکلیه اعمال ظالمانه اوشریک میشود واین عین خطاست،وسبب تخریب عقاید اومیشود زیراکه خداوند اولا اصل تناسب جرم با مجازات را رعایت می کند

ثانیا هرکس جوابگوی عمل خودش است نه اینکه به کارناکرده مجازات شود.

2-ادعای شخصی که مدعی رویت امام زمان(ع)(چنانکه به هردونفرشیخ رجبعلی ومرشد چلوئی کرارا نسبت داده شده)است ویاادعای شخصی که مدعی مشورت دائمی با امیرالمومنین (ع)است(چنانکه مرشد چلوئی کرارا مدعی آن است)این نتیجه را دارد که عقاید شنوندگان وخوانندگان این مطالب را اینگونه تخریب میکند که «پس کارهای اینها شرعی ومطابق رضای خداست»درحالیکه کارهائی ازآنان سرزده که کاملا نامعقول ونکوهیده است.

مثلا مرشد چلوئی ازطرف زنش تحقیروتوهین شدید مکرر میشود تاحدّی که زنش اورا ازخانه بیرون می اندازد واوهمه اینها را تحمل میکند وچنین زنی را طلاق نمیدهد وخوانندگان تصورمی کنند که این رفتارصحیح است درحالیکه کاملا ناصحیح است وخداوند برای مومن ذلت وخواری نپسندیده وپیامبر(ص)وهیچیک ازائمه(ع)نه تنها چنین موردی نداشته اند بلکه چنین توصیه ای نیزبه پیروان خویش ننموده اند.

یا وقتیکه خواننده ازقول شیخ رجبعلی میخواند که «درعالم معنا»چنین وچنان دیدم وبمن چنین وچنان گفته شد،این بسیارمخرب عقیده سالم است زیرا بطورغیرمستقیم به خواننده چنین القاء می شود که درکناروحی (قرآن)وآموزش محصولات وحی (روایات صحیح ازائمه (ع))یک باب دیگری هم هست که آ ن هم«عالم معنا»ی شیخ رجبعلی وامثال او است ومطرح کردن چنین ادعاهائی با ادعای پیامبری فرق چندانی ندارد درحالیکه باب وحی بسته شده است.

وازهمین باب است که گفته شده مدعیان رویت حضرت امان زمان(ع)را تکذیب کنید،چه رسد به اینکه کسی مدعی«عالم معنا»باشد که ادعای بالاتری است.

3-مرشد چلوئی(درماخذ شماره6 صفحه148)میگوید دنیا وآخرت با هم جمع نمیشوند واین سخن بسیارغلطی است.

معنی این سخن این است که کسی که آخرت را میخواهد باید نوعی اززندگی را اختیارکند که نهایتش فقراست.

اگراین سخن صحیح باشد پس تکلیف اینهمه آیات قرآنی که اداء زکات را واجب میشمارد یا به شدت به انفاقات مستحبی تشویق میکند چیست؟

شخصی که فقیرباشد«زکات بگیر» است نه«زکات ده وعامل انفاق مستحبی » درحالیکه خداوند متعال درقرآن کریم مومنان را دعوت به اداء زکات وانفـاقات مستحبی کرده است ، ومومن کسی است که اهل بهشت است واگرقراربود اهل بهشت دنیا را نداشته باشد پس تکلیف آن آیات چه میشود؟

بعلاوه درصفحه9 همان ماخذ میگوید مرشد چلوئی ملک های متعدد درتهران وکرج وشمیران داشت.

سوال:آیا مرشد چلوئی،(که بقول خودش هیچ کاری را جزبا مشورت امیرالمومنین-ع-نمیکرد )خودش را اهل بهشت میدانست یا نه؟اگربگوید بله،پس تکلیف آنهمه ملک درتهران وکرج وشمیران چه میشود.

یعنی کسی که میگوید «دنیا وآخرت با هم جمع نمیشوند»خودش دنیا را بیش ازثروتمندان معمولی داشت ، وآخرت را هم که مدعی است خواهد داشت( زیرا کسی که به قول خودش آنهمه با امیرالمومنین-ع-مانوس است لابد جهنمی نیست )

تکلیف این تناقضات لااقل درزندگی شخصی خودش چه میشود.

وجه فساد و تخریب چنین عقیــــده ای این است که مستمع را به شیوه ای اززندگی تشویق میکند که مخالــف عقل سلیــم و تعالیم قرآن ، و زندگــی ائمه(ع)است(که هیچکدام فقیرنبودند واز زنان خویش توهین و تحقــیر نمی دیدند)

4-درماخذ 7 صفحه32 داستانی نقل میشود که شیخ رجبعلی درحالی که بچه های خودش درمنزل درنهایت گرسنگی بودند که چیز چرم مانندی را درآب جوش قرارداده بودند تا بخورند،او داشت فیش های غذا درکوچه وبازاربین مردم پخش میکرد.

باید دراینجا توضیح دهیم که عمل فوق،مطابق عقل وشرع نیست و نه تنها هیچ فضیلتی ندارد بلکه عکس آن را دارد.

زیرا سعی وتلاش برای تامین ضروریات عائله آدمی واجب است درحالیکه رسیدگی به دیگران مستحب است وشخصی که ازواجب غفلت وبه مستحب می پردازد مطابق شرع وعقل عمل نکرده است.

البته ممکن است دراینجا کسی «ان قلت»کندکه پس داستــان امیرالمومنین (ع)راچه میگوئیدکه همین کار راکرد و آیات سوره دهر راجع به اونازل شد؟

جوابش این است : همسر و فرزندان آنحضرت به این عمل راضی و با او شریک

بودند ولی همسر وفرزندان شیخ نه تنها با او شریک نبودند بلکه کاملا از عمل

او ناراضی بودند(چنانکه به وضوح از ماخذ مذکور پیداست)

وجه افساد وتخریب عقیده این داستان این است که دیگران را تشویق میکند که وظایف شرعی وعقلی خویش ر ا رها نموده وبه مستحباتی بپردازند که معلوم نیست پاداشی نزد خداوند داشته باشد زیرا خداوند درقرآن فرموده «انما یتقبل الله من المتقین»ومتقی کسی است که واجب را مهمل نگذارد وترک نکند.(اما چیزی که درادامه آن داستان آمده که امیرالمومنین (ع) به دیدارهمسرشیخ رجبعلی آمده و کار اورا تایید کرده)این دیگر ازآن حرفهاست!!

واقعا اینها امیرالمومنین(ع)وامام زمان(ع)را چقدرکوچک میکنند که ادعای مشورت دائمی ورویت متواترشان رادارند!!)

5-ازاین نوع موارد دراین ماخذهای6و7 زیاد است(ودرماخذهای دیگر زیادتر) واگربخواهیم نمونه های بیشتری ذکرکنیم،آنقدر زیاد است که ذکرآنها این فصل را بسیارطولانی وخارج ازحوصله میکند وضرورتی هم برای آن نیست،زیرا خوانندگان این نوع مطالب، دارای قدرت فکروتشخیصند واینها را ازباب «نمونه»ذکرکردیم وبرای ادای مقصود کفایت میکند.

6-کلّ مطالبی که درفصل 2 آمده ، ازلحاظ تیتر این فصل نیز محل توجه است که جادارد بازخوانی شود .

5

**بی اهمیت بودن «کرامت»هائی که به آن بزرگواران نسبت میدهند.**

یک شاهد عینی برای این نگارنده تعریف کرده است که درهندوستان یک مرتاضی را دیده که مدتی به یک کاسه آب نگاه کرده وآن آب جوش آمده است.

اومیگوید با کمک مترجم پس ازاینکه مقداری پول به آن مرتاض دادم پرسیدم چقدرزحمت کشیدی تا این قدرت را پیدا کردی؟

مرتاض جواب داد چهل سال خدمت استادم را کردم ودرآن مدت ریاضت های سختی (که شرح آن را داد وما دراینجا برای رعایت اختصارازذکرآن میگذریم)کشیدم تا به این قدرت رسیدم.

ما میگوئیم کارآن مرتاض کاربی ارزشی بوده است.

وقتی که با دستمزد نصف روز یا یک روز یک کارگرساده میتوان یک چراغ خوراکپزی خرید،(یاحتی ازآن هم ارزانتر ) وقتی که میتوان با جمع آوری مقداری ترکه وشاخه وکاغذ ومقوا آتشی افروخت که کاسه آبی را به جوش آورد،چهل سال ریاضت وازدست دادن آخرت ودچارشدن به پیسی وپلشتی(که نوعاً مرتاضان دچارش هستند)چه معنی دارد؟

اشخاص مورد بحث دراین راه ها نیز با آن مرتاضان شباهتی دارند.

آیا سوارشدن به یک اتوبوس یا شفاء یک بیماری یا عقب افتادن یک مرگ،یا برسرمهرآمدن یک شوهر،یا دفع حشرات ازیک خانه وامثال این چیزهـا مهم است؟

آیا اینها راه حل های آسانتر ندارد؟

آیا درقرآن کوچکترین اشاره ای دال برتشویق مردم برای اینکه ازاین نوع خواص پیدا کنند وجود دارد؟

درماخذهای 6و7 آنقدرازاین نوع«کرامت!»ها و«معجزات!»ازاین آقایان سرمیزند که واقعا اگربخواهیم ذکرکنیم بسیارطولانی میشود واگرکنجاویی دارید خودتان میتوانید به آن ماخذها (وسایرمآخذ شبیه به آن که خیلی هم زیاداست)مراجعه کرده وبخوانید.

اما همه آنها دراینکه نامهم وبی ارزش میباشند مشترکند.

ساس را میتوان با سموم قوی دفع کرد.اگراتوبوس نرسید میتوان با تاکسی رفت،واگرهم پول تاکسی موجود نبود میتوان نرفت. ازشوهربی مهرمیتوان طلاق خواست.وغیره وغیره.

اینها که راه حل های انسانی وعادی دارد،چرا باید موجب اعجاب کسانی به اشخاصی شود که دچارخطر افساد وتخریب عقیده شان کند؟

6

**تکلف**

چیزی که قرآن پیشنهاد میکند واضح وروشن است ووعده ای هم که درقبال آن میدهد احراز شرایط مطلوب آخرتی است.

همچنین،چیزی که قرآن پیشنهاد میکند،ازنوع«دعوت»است وکسی که خود را مخاطب آن حس کند فقط باید«شروع»کند و«ادامه» دهد،اما«حالات»ی که احیانا پیدا خواهد کرد، نه درقرآن احصاء شده و نه وعده داده شده است.

اما اگرشخصی«حالات»ی را درکسی ببیند وبه طمع پیدا کـردن آن «حالات» کنجکاو شود که «او چه میکند که به آن حالات رسیده»ودراثرکنجکــــاوی و اصراریک دستورالعمل هائی پیدا کند ومدتی بر انجام آنها صبرکند و منتظـــر باشدکه چه هنگام آن«حالات»را پیدا می کند ، این چیزی جزتکلـــف نیست وهیچ کجای شرع(نه قرآن ونه سنت)چنین چیزی را تشویق نکرده است.

اینکه از«آن بالا»چیزی را به کسی بدهند، اینطورنیست که به تکلف بدهند.

حضرت موسی(ع)ذاتا یک آدم بسیارعدالت خواه وبسیارغیوربود بطوری که وقتی مجادله یک ظالم ومظلوم را می بیند نمیتواند خود داری کند وبه طرفداری ازمظلوم یک مشت به ظالم میزند واو را ناکارمیکند وبعدا ازاین عمل خویش بدرگاه الهی پناه میبرد،اماهمینکه دوباره درچنین شرایطی قرارمیگیرد بازهم شروع به ارائه همان رفتارمیکند.

یعنی کمک به مظلوم درذات اوبوده است وهمین خاصیت سبب میشود که اوبرگزیده شود وگرنه هیچ جای قرآن چیزی نیست که نشان دهد او بدنبال پیامبری بوده،وروزه ها گرفته وچله نشینی ها کرده ورژیم های غذائی «بدون مواد دارای منشاء حیوانی»گرفته،تا اینکه پیغمبر شده باشد.

پیامبرما(ص)نیزبشدت اهل امانت وحیاء ودلسوزی اجتماعی بود(قضیه«حلف الفضول»و شهرت «محمد امین»ی ایشان که معروف است)وچیزی که ایشان اصلا فکرش را هم نمیکرد آرزوی پیغمبری بود ، ووقتیکه اولین وحی به او شد وحشت کرد ، اما لیاقت های ایشان، نه تنها برای نبوت بلکه برای خاتم الانبیائی،درآنجا که باید تشخیص داده شود، تشخیص داده شد وایشان پیامبرشد.آنهم چه پیامبری!بالاترینشان!

موضوع سیروسلوک نیزچنین است.

کسی که درجه های موهومی را که به خیال خود دراین وآن می بیند،آن را،هدف خود قرارمی دهد وبرای رسیدن به آن تلاشهائی بکند،این تکلف است،اما، برعکس ، اگر«دعوت»های قرآنی را پاسخ دهد ومسیرچک لیست ها را بگیرد وجلو برد، بدون اینکه انتظارچیزی را داشته باشد به چیزهائی که خیالش راهم نمیکند میرسد.

مثال هائی که زدیم منحصربه عالم پیامبران نیست،درعالم آدم های معمولی هم ازاین مثالها فراوان است.

مثلا کربلائی کاظم ساروقی که یک آدم معمولی بود وفقیروبیسواد مطلق هم بود،دراثرعمل وجدی گرفتن چیزی که ازملای ده شنیده بود ناگهان به آن درجه ای رسید که چنان علم قرآنی یافت که موجب حیرت علماء ومفسران گردید.

(داستان اودرکتاب«داستانهای شگفت»مرحوم آیه الله دستغیب آمده،واین نگارنده کسان زیادی را می شناسم که آن مرحوم را دیده اند واو را امتحان کرده اند وچنان عجایب وغرایبی ازقرآن شناسی اوبیان می کنند که آدمی حیرت میکند وبه جدّ میتوان گفت که ازظرفیت علماء بزرگ نیزخارج است)

ضمنا از آن مرحوم کوچکترین چیزی درباره ادعای رویت امام زمان(ع) ومشورت باامیرالمومنین(ع) و«چشم برزخی» و«عالم معنا»و امثال آن نقل نشده است .

خیلی ها پیش مرحوم آیه الله بهجت میرفتند وبا اصرارازایشان توصیه هائی به بعضی رژیم های «ریاضتی عبادتی»میخواستند.ومعمولا ایشان آنها را باصطلاح چندان تحویل نمیگرفت وجوابی میداد که آنها نمی پسندیدند،ایشان معمولا میگفت آنچه را میدانید عمل کنید،خداوند آنچه را که نمیدانید برایتان مشکوف میکند.

خلاصه اینکه این سیروسلوک های مورد انتقاد،یکی ازمعایبش این است که خوانندگان این نوع کتب وشنوندگان این نوع مطالب را تشویق به تکلف میکند،که نتیجه اش اغلب این است که نه تنها به«چیزی»نمیرسند،وبلکه نه تنها«درجا»میزنند،بلکه به قهقرا هم برمیگردند و بنا به فرمایش نبوی (ص)مغبون میشوند(من ساوی یوماه فهو مغبون)

دلیل قرآنی موضوع فوق(یعنی تحذیر از تکلف)این است که خداوند اشخاص خیلی خوب وعالی را «مقربون»(بافتحه وتشدید روی ر)ومخلصون (بافتحه روی ل)خوانده واین ها با توجه به قواعد زبان عربی «صفت مفعولی»است ومعنی فارسی آنها به ترتیب «نزدیک آورده شده»و«خالص گردانیده شده»است.

دلیل دیگرقرآنی لزوم دوری ازتکلف،آیه ماقبل آخرسوره ص است که خداوند به پیامبرمیفرماید که به مردم اعلام کند که«ما انا من المتکلفین»

معنی سخن این است که ای سالک!مسیرچک لیست ها را دنبال کن،سیستم الهی تو را می بیند،وهرچه که ظرفیت وصداقت داشته باشی،به همان مقدارتورا درنردبان تعالی بالا میکشد و تورا خالص میکند.ودراین راه همان چیزی که دردفتراول گفته شد ازتوخواسته شده است. (لکم فی رسول الله اسوه حسنه)یعنی الگو قراردادن رسول خدا(ص)وسعی در شباهت پیدا کردن تا حد مقدورات خودت .

این موضوع هم«علم»میخواهد بنابراین نقطه شروع این حرکت سعی درشناختن رسول خداست که به بهترین وجهی درقرآن کریم شناسانده شده است.

اگرقرآن به ترتیب نزول مطالعه شود،رسول خدا(ص)دراین قریب به بیست وسه سال، مورد شناخت قرارمیگیرد.

دراین مدت،به تناسب وضعیت پیشبرد رسالت ،توصیه های عبادیی به آنحضرت (چه **سلبی**-مثلا فلان کارها را نکن - وچه **ایجابی**-مثلا فلان کارها را بکن-)شده است.

کسی که سیروسلوک قرآنی را طالب است،پس ازگذشتن از«چک لیست ها»، راه او این است، وهرچه هم که دراین راه پیش برود خداوند نیزبه همان مقدار کمکش میکند،که فرموده است «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»

**پیوست شماره یک**

راه دیگر

خداونددرقرآن درموارد متعددی صراحتا اعلام فرموده که این نوع اشخاص رادوست ندارد و این نوع اشخاص رادوست دارد .

خیلی طبیعی است که کسی کنجکاو شود که موارد مذکور را بشناسد و

سعی خویش را بکند که خودرا ازجرگه کسانی که خداوند دوستشان ندارد

خارج و بهنرین تلاش حودرا به عمل بیاورد که خودرا درجرگه کسانی که

خداوند دوستشان دارد داخل کند .

اینک لیست مذکور :

**خداوند دوست ندارد**

(به ترتیب نزولی تکرار)

**الف-سه بارتکرار**

معتدین- ظالمین- مختال فخور

**ب-دوبارتکرار**

کافرین- مفسدین

**ج-یکبار**

فساد - کفّاراثیم- خوّان اثیم- مسرفین- خائنین- مستکبرین- فرحین- خوّان کفور

**خداوند دوست دارد**

(به ترتیب نزولی تکرار)

**الف-پنج بارتکرار**

محسنین

**ب- سه بارتکرار**

متقین - مقسطین

**ج- دوبارتکرار**

متطهرین

**د-یکبار**

متوکلین- توابین- صابرین- یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص

علاقمندان باجستجوئی مختصر میتوانند حدود بارمعنائی صفات فوق را بــه

دست آورده و سپس برنامه ریزی مناسب خویش راانجام دهند(موفق باشند)